



مکتوب



نقاشی‌های حمید فام

در گالری دیلمان | آذرماه ۱۳۹۸



مکتوب

گردآوری و تنظیم کتاب: حمید فام
پروژه ای از: گالری دیلمان
مقدمه: جاوید رضانی
گفت‌وگو کننده: زروان روحبخشان
مترجم: مریم غفاریان
ویراستار: حمید فام
عکاسی از آثار: عباس رحیمی

گالری دیلمان: هدیه، مرتاضیان، سعید مصطفوی کاشانی
علی مقدم حیدری، فریناز نصیرپور

مدیر هنری: استودیو دفتر (مجید کاشانی)
طراح پوستر نمایشگاه و جلد کتاب: استودیو دفتر (مجید کاشانی)
طراح گرافیک و صفحه‌آرایی کتاب: استودیو دفتر (معراج قنبری)
این کتاب با فونت‌های «استودیو» و «دفتر» طراحی شده است.

ناشر: گالری دیلمان
چاپ و تولید: صنوبر
ناظر چاپ: اله، ترکانیوری
چاپ اول: آذر ۱۳۹۸
تیراژ: ۵۰۰ نسخه

تمامی حقوق مادی و معنوی این کتاب از جمله حق چاپ، حق پخش و فروش متعلق به
گالری دیلمان و مولف است.

هرگونه برداشت و استفاده‌ی کلی از محتوای کتاب ممنوع و برداشت‌های جزئی جهت
استفاده در نقد، بررسی و مستندسازی با ذکر مشخصات کامل منبع، بلامانع است.



حمید فام، متولد ۱۳۵۷، بناب

کارشناسی ارشد نقاشی از دانشکده هنر دانشگاه شاهد تهران ۱۳۸۸
کارشناسی نقاشی از دانشکده هنر دانشگاه سیستان و بلوچستان ۱۳۸۵
عضو پیوسته انجمن هنرمندان نقاش ایران از سال ۱۳۸۵
دارنده درجه ممتاز خوشنویسی از انجمن خوشنویسان ایران ۱۳۸۱

سوابق آموزشی و کارگاهی

مدرس دانشگاه سوره از سال ۱۳۹۴ تاکنون
عضو هیأت علمی و مدیر گروه هنرهای تجسمی دانشگاه غیر انتفاعی مازیارنور از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۴
کارگاه آموزشی طراحی با عنوان انسان و زمین در دانشگاه شفق تنکابن ۱۳۹۲
کارگاه آموزشی نقد هنری به مناسبت هفتمی پژوهش در دانشگاه مازیار ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲
سخنرانی با موضوع اسطوره در هنرهای تجسمی در خانه هنر آمل ۱۳۹۲
کارگاه آموزشی طراحی با عنوان انسان معاصر در دانشگاه شفق تنکابن ۱۳۹۱

فعالیت‌های انتشاراتی

کتاب موجودات اسطوره‌ای با اقتباس از بورخس توسط نشر آا، سال ۱۳۹۶

فعالیت‌های نمایشگاهی

نمایشگاه انفرادی نقاشی با عنوان «مکتوب» در گالری دیلمان، آذر ماه ۱۳۹۸
نمایشگاه انفرادی طراحی با عنوان «خیال خالی» در گالری فرشته، مهر ۱۳۹۷
نمایشگاه انفرادی مروری بر آثار حمید فام در گالری نوران قانمشهر، اردیبهشت ۱۳۹۴
نمایشگاه انفرادی نقاشی گالری آریا با عنوان «اسطوره‌های موازی»، اردیبهشت ۱۳۹۳
نمایشگاه انفرادی نقاشی در گالری آریا با عنوان «نابجایی در مربع»، خرداد ۱۳۹۱
طراحی شخصیت از کتاب «موجودات خیالی» اثر خورخه لویس بورخس و آرایه آن در گالری آریا، ۱۳۹۱
نمایشگاه انفرادی نقاشی در گالری آریا با عنوان «ارداویرافنامه»، پاییز ۱۳۸۶
نمایشگاه انفرادی طراحی در نگارخانه دانشکده هنر دانشگاه سیستان و بلوچستان، فروردین ۱۳۸۵
نمایشگاه انفرادی نقاشی در نگارخانه دانشکده هنر سیستان و بلوچستان، بهمن ۱۳۸۴

نمایشگاه‌های گروهی

«قرینگی» در گالری سیحون، آبان ۱۳۹۸
بخش مدعوین جشنواره نقاشان نوگرای البرز در فرهنگستان هنر، مهر ماه ۱۳۹۸
«دیو» در گالری سایه، مرداد ۱۳۹۸
«پاسپورت» در گالری ژالد، بهمن ۱۳۹۷
سالانه، گالری فرشته، اسفند ۱۳۹۶
اساتید دانشگاه سوره در گالری آیه، دی ماه ۱۳۹۶
«امتداد خطوط» در گالری فرشته، فروردین ۱۳۹۵
«ندای آغاز» در گالری مزده تهران، اردیبهشت ۱۳۹۴
«هفت‌نگاه» در فرهنگسرای نیاوران، پاییز ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳
«شاهنامه نگاری» بیداد عربعلی شروه در گالری لاله، خرداد ۱۳۹۲ و اردیبهشت ۱۳۹۵
نمایشگاه‌های متعدد گروهی در استان مازندران از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴
سالانه انجمن نقاشان ایران در خانه‌ی هنرمندان ایران، زمستان ۱۳۸۷، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۲
گروهی با عنوان «نفسی تازه» برای افتتاح گالری نوران قانمشهر، زمستان ۱۳۹۲
کارهای کوچک گالری آریا، از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴
دومین جشنواره طراحی معاصر ایران خرداد، سال ۱۳۸۸
منتخب نسل نو نقاشان در فرهنگسرای نیاوران، سال ۱۳۸۷
سومین جشنواره تجربی هنرهای تجسمی (هنر جوان)، سال های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶
چهارمین دوسالانه بین‌المللی نقاشی معاصر جهان اسلام، سال ۱۳۸۵

== مقدمه‌ای بر مکتوب حمید فام ==

آثار حمید فام را با طراحی قوی و موجوداتی می‌توان شناخت که ترکیبی از جهان‌های موازی ذهن هنرمند هستند. فام، نقاشی درون‌گرا در فرم و برون‌گرا در محتواست، او محتوا را به وسعت زیاد از جهان بیرونی گرفته و با چهره‌ای مخصوص به خودش به تصویر در می‌آورد. درگیری او در آثارش علی‌رغم تکیه صوری بر خیال و آفریدن جهان‌هایی شخصی از انواع و اقسام اشکال و موجودات، عطف به جهان واقعی دارد؛ رویدادها، وقایع، کاستی‌ها و افولی که از دیدگاه او بر واقعیت جاری حاکم شده است اما همان‌طور که خود می‌گوید نمی‌تواند به دنیای عینی قناعت کند و مایل است در ابعاد نشانه‌ای آن قدر فرو برود تا با قلیق تخیل به دریای ماهیت هستی برسد.

او در این کتاب مجموعه‌ای با اشاره مستقیم به اسطوره را نقش کرده، مجموعه‌ای که اساطیر شاهنامه و دیگر متون را به تصویر درآورده است. انتخاب‌های او از میان اساطیر نیز بیشتر در قالب جنگ باستانی و ابدی ازلی خیر و شر است. همان جنگ جاری در وجدان درگیر انسان امروز، اما آثار فام را نباید در حوزه اسطوره محدود نمود و ارزش اجتماعی آن را نادیده گرفت، او از اسطوره به عنوان ابزاری برای بیان دغدغه‌های اجتماعی خود بهره می‌برد. همچنین او نام «مکتوب» را بر این مجموعه می‌نهد، یعنی آن‌چه او می‌نگارد نه آن‌چه بازخوانی می‌کند.

فام در مجموعه‌ی «مکتوب»، هرچند مستقیماً داستان‌های مکتوب را به میان آورده اما با اندکی توجه معلوم است که آن‌چه در صورت می‌گذرد در معنا از آیشخور دیگری سیراب می‌شود. فام سرشار است از تلاش برای ساماندهی قطعات مختلف جامعه‌ای که خود را با سنگینی تمام بر ذهن او تحمیل کرده است. چهره‌های درهم و قهرمانان و ضد قهرمانانی که خاکستری هستند

و خود در میانه خیر و شر سرگردان مانده‌اند. گویی همین کردار نیز بر آنان تحمیل شده است. او استاد تهی کردن مناظر از زمان و مکان است و به همین نسبت نیز می‌تواند آن‌ها را از معانی ضمنی همراه خود تهی گرداند. جهان‌های او آشنا و در عین حال دور و غریبه‌نما هستند. فضاها و موجوداتی که اشکال از ریخت‌افتاده و تغییر شکل یافته‌ی همان موجوداتی هستند که در اطراف ما به سر می‌برند.

فام از اسطوره به جهت ترجمان خوانش فردی خود از جهان بهره می‌برد و همین مسأله وابستگی او را به ذات آبرمنی اسطوره زیر سؤال می‌برد و این پرسش را بر می‌انگیزد که اساساً چرا او به سراغ داستانی شناخته شده و آیکونیک می‌رود. فام در کنار نقاشی در حوزه خوشنویسی هم تجربیاتی دارد، حوزه‌ای که به هنر آپولونی تکیه دارد؛ هنری وابسته به نظام و شاکله استوار، همان‌گونه که خود نیز اذعان دارد این نوع هنری است که او در پیش می‌گیرد. بنابراین ساختارهای او در طراحی و نقاشی استوار و بی‌شبه هستند و ارجاع به نشانه‌های اسطوره‌ای شناخته شده، مانند هفت‌خوان رستم یا داستان ضحاک و ... از جنس پای‌بندی به اصول روایت‌گری در نقاشی است. فام در این کتاب در پناه این بازگشت می‌ماند، اما در پس آن نیزه‌های آختدی رو به آسمان دیده می‌شوند، که از فریاد لبریز هستند. صدایی که با گذشتن از صافی اسطوره و نشانه‌های اجتماعی آشنا طنین خود را ملایم‌تر می‌کند تا به دست گروه وسیع‌تری از مخاطبین برسد.

گفت و گوی زرّوان روحبخشان



با حمید فام

روحبخشان: آقای فام عزیز از شروع کار هنری خود و روند آن بگویید؟

برخی از شهرها فعالیت داشتند و هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای هم رشته‌های هنری پر بار نبودند. در نتیجه کتاب مرجع هم کمتر وجود داشت. دبیرستان را در رشته‌ی تجربی تحصیل کردم. با توجه به تجربیاتی که کسب کرده بودم جوایز متعددی در این دوران گرفتم. در جشنواره‌های متعدد دانش‌آموزی رتبه‌های خوبی کسب کردم. برای دانشگاه، رشته‌ی تجربی را کنار گذاشتم و کنکور هنر دادم. در رشته‌ی نقاشی دانشگاه سیستان و بلوچستان قبول شدم. در دانشگاه اساتید خوبی داشتیم. علاوه بر اساتید بومی آن دانشگاه مثل آقای حمیدرضا آویشی، آقایان منصور طبیب‌زاده، حسین ماهر، ایرج کریم‌خان زند، احمد وکیلی، علی‌رضا جدی و خانم ساغر یزشکیان از تهران به‌صورت پروازی برای تدریس می‌آمدند. دوره‌ی تحصیلی خوبی را گذراندم.

جالب است این مطلب را هم اضافه کنم. استاد خوشنویسی‌ای که قبل از دانشگاه داشتم به من توصیه کرده بود: «وقتی که آموزش می‌بینی لزومی ندارد از هنر استفاده کنی. تلاشت را بر آموزش بیشتر معطوف کن.» و این مثل یک الگو در ذهن

فام: اگر کوتاه بگویم، در کودکی از روی مدل‌های نقاشی کپی می‌کردم و توسط دایی‌ام می‌فرستادم برای صدا و سیما که هیچ وقت هم کار من را نشان ندادند. پنج یا شش ساله بودم، مادر بزرگم به من می‌گفت که تو نقاش می‌شوی، ولی به من بر می‌خورد که نقاشی هم مگر شغل است. مدتی گذشت و در دوره تحصیل در مقطع راهنمایی آبرنگ کار می‌کردم و در آخر سال تحصیلی کار بچه‌های هم‌کلاسی‌ام را هم انجام می‌دادم و یک تصویر را برای همه کپی می‌کردم. تا این که در کلاس‌های کانون فرهنگی تربیتی آموزش و پرورش با کپی‌برداری، البته با روشی ناصحیح، آشنا شدم. همین زمان در کلاس‌های خوشنویسی هم فعال بودم. بر اساس کنجکاوی فردی و با مطالعه کتاب‌هایی مثل خلاصه تاریخ هنر آقای پرویز مرزبان، با سبک‌ها و دوره‌های تاریخی هنر آشنا و متوجه شدم یک دنیای متفاوتی از آن‌چه تجربه کرده‌ام، وجود دارد. در آن زمان هنرستان‌های هنرهای زیبا به‌صورت محدود در



—از آثار دوره‌ی دانشجویی در مقطع کارشناسی، ترکیب مواد روی کاغذ، ۵۰ در ۲۵ سانتی‌متر، ۱۳۸۲—

من ماند، به‌طوری‌که در دوره‌ی دانشجویی در هیچ جشنواره‌ای شرکت نکردم. فقط تهرین و کار بود. ترم هشت که تمام شد، در چند جشنواره دانشجویی شرکت کردم. در همان زمان چندین جشنواره دانشجویی در سطح استانی و کشوری برگزار شد؛ در رشته‌های گرافیک، خوشنویسی و نقاشی. من در همه رشته‌ها کار فرستادم و در همه مقام اول را کسب کردم. البته در رشته‌ی خوشنویسی مناطق سوم کشوری که دانشجویی نبود رتبه‌ی سوم و دیپلم افتخار را کسب کردم.

≡ متولد چه سالی هستید؟

- آذر ماه ۱۳۵۷.

≡ تا جایی‌که من می‌دانم با این همه تجربه‌ی کاری و جوایز متعددی که بردید، درگیر جریان مسابقه‌ای و رقابتی نبودید؟

- نه، فکر می‌کنم هدف من از نقاشی مسابقه نیست. هنر قسمتی از زندگی من است و در زندگی شخصی خودم با کسی مسابقه نمی‌دهم. علاقه‌ای هم به آن‌گونه مطرح شدن ندارم. در دوران رونق بینال‌ها و جشنواره‌ها کار می‌دادم. دوست داشتم که اتفاقی هم بیافتد اما بینال دوم و سوم که تحریم شد دیگر کار ندادم.

≡ به قول یونگ ۴۰ سالگی دوران میان‌سالگی بشر است. آدم ۴۰ ساله چیزهایی را تجربه کرده و مطالعاتی داشته. نکاتی در کارهای شما وجود دارد که مشخص است مطالعات خاصی داشتید. قبل از این که وارد حوزه‌ی مطالعاتی شما در زمینه اسطوره و ادبیات بشویم، می‌خواهم بپرسم به‌عنوان یک هنرمند نظر شما در مورد هنر چیست؟ هنر برای شما چیست و چه جایگاهی دارد؟

- نمی‌توانم بگویم که برای من یک تعریف خاصی دارد. یک‌سری تعاریف براساس تجربیات و محیط به ما منتقل شده. مطمئناً ما که تحصیلات آکادمیک داشتیم، به همین واسطه این تجربیات را کسب کرده‌ایم. ما آرای متفکران را می‌دانیم، نظراتشان

را می‌شناسیم، تعریف هنر را در حد بضاعت خود آموخته‌ایم، جایگاهش در اجتماع را درک می‌کنیم. ولی برای من به عنوان یک نقاش، هنر بخشی از زندگی را شامل می‌شود. شاید خانواده‌ام بهتر بتوانند در این مورد حرف بزنند. من اگر نقاشی نکشم حالم بد است، تندخو و پرخاش‌گر می‌شوم. وقتی از آنلیه به خانه برمی‌گردم و نقاشی کشیده باشم، با خانواده‌ام مواجهه بهتری دارم. برای من نقاشی و هنر معنای زندگی را دارند. کار و زندگی البته برای ما کار، کار هنریست نه هر کار دیگری.

≡ بخشی از این کار هنری که می‌کنید، آموزش هنر هم هست، یعنی این را هم بخشی از کار هنری می‌دانید؟

- بیشتر منظورم تولید هنری است که حال من را بهتر می‌کند، هرچند که وقتی بازخورد خوبی از دانشجو می‌گیری، دلگرم کننده است ولی نه در طولانی مدت و به شکلی که به مرور خاطرات منجر شود و حس خوشایند ایجاد کند. این آفرینش هنری است که سرخوشی مدام ایجاد می‌کند و هر وقت اثر هنری را نگاه می‌کنی حالت خوب می‌شود.

≡ تا حالا اثری خلق کرده‌اید که حالتان را بد کند؟

- در دوران دانشجویی ارشد، متأسفانه اساتید سلیقه شخصی خودشان را تحمیل می‌کردند. من هم دوره‌ای‌های خوبی داشتم؛ با رضا نصرتی، شاهو بابایی، محمد خلیلی و جواد مدرسی هم‌کلاسی بودیم. همه ما کار می‌کردیم ولی می‌خواستند همه ما را یک‌رنگ کنند. تقریباً همه‌مان در آن دوره اذیت شدیم. از کارهایی که برای تکلیف کلاسی انجام دادم، چندتایی را از بین بردم. از چند تا کار هم دیتیل گرفتم و بخش‌هایی را جدا کردم و یکی را هم بر اساس ذائقه خودم بعداً تغییر دادم. این شکلی نبوده که حالم را بد کند و اگر هم بوده در آن دوره‌ی به‌خصوص انگشت‌شمار بوده که سعی کردم اصلاحشان کنم. معمولاً کارهای دوره دانشجویی را نگاه می‌کنم و در نهایت می‌بینم بضاعت من در همان اندازه بوده است.

به دنبال هنری تأثیرگذار و والا هستند که بتواند آن‌ها را به تأمل و تفکر غیر سطحی سوق بدهد. اساساً هنر در دنیای امروزی به دو نوع مذکور تقسیم می‌شود و بر همین سیاق تأثیرات خود را روی مخاطبین ایجاد می‌کند. یا آن‌ها را به تفکری والا تر هدایت می‌کند و یا ایشان را به درجاردن ناآگاهانه و حتی پس‌رفت ذهنی مبتلا می‌کند.

همیشه فلسفه‌ای پشت سر آثار هنری در جریان است، ولی اندازه، مقدار و ارزش آن خوراک فلسفی به هر دو وجه تولیدکننده و مصرف‌کننده‌ی اثر هنری باز می‌گردد. به گمانم سعی من بر این است که آثاری برای رشد فرهنگ و توسعه‌ی افکار مخاطبین تولید کنم. چه این مهم را بر عهده‌ی هنر می‌دانم.

≡ با شما هم عقیده‌ام، من شخصاً با هنرمندانی که در حوزه صنعت فرهنگ کار می‌کنند، مشکل دارم، نه این‌که آن‌ها جایی ندارند، اتفاقاً برای جامعه‌ی بشری لازم هم هست، ما همان‌طور که سینمای هالیوود را لازم داریم سینمای اروپای شرقی را هم نیاز داریم.

- البته نه با نام هنر! الان ورزشکاران ما هم با عنوان سلبریتی، هنرمند قلهداد می‌شوند.

≡ دقیقاً، من با آن‌جایی که مرز هنرمند و سلبریتی مختل می‌شود و سلبریتی به جای هنرمند می‌نشیند، مسئله دارم. از این‌که بگذریم، در مورد آثار خودتان به کلمه تولید اثر هنری اشاره کردید در صورتی که اغلب هنرمندان از واژه‌ی خلق یا آفرینش اثر هنری صحبت می‌کنند. شما کار خودتان را نوعی از تولید می‌دانید و این نسبت نزدیک‌تری با زندگی دارد. شخصاً طرفدار چنین ایده‌ای هستم. شاید به نظر، مارکسیستی یا ماتریالیستی بیاید. اما واقعیت این است که هنرمندان مفاهیم متعدد را در قالب چیزی یا شیئی تولید و به جامعه عرضه می‌کنند. مسئله این نیست که آن‌ها حتماً چیزی را خلق می‌کنند که از مابقی تولیدات بشری والا تر باشد. من فکر می‌کنم شما وقتی که از تولید اثر هنری حرف می‌زنید، پیوند بیشتر و بهتری با زندگی مد نظر دارید.



— بخش حفظ شده از یکی از آثار،
ترکیب مواد روی چوب، ۲۵ در ۲۰ سانتی‌متر، ۱۳۸۶ —

≡ در کارهای اخیر این اتفاق افتاده که اصلاح بکنید؟
یا این یک شکل ویرایشی دارد؟

- روز بعدش بوده و یا در روند کار قطعاً بارها اتفاق می‌افتد اما بعد از گذشت مدت طولانی نه.

≡ در گفت‌وگوهایی که قبلاً داشتیم، اشاره کردید به نسبت هنر فاخر و چیزی که به عنوان هنر به توده قالب می‌شود و این من را یاد نظریه آدورنو انداخت؛ نسبت هنر و صنعت فرهنگ و شما تحت عنوان هنر فاخر ازش یاد کردید. من شخصاً با عبارت فاخر مسئله دارم و سعی می‌کنم ازش چشم‌پوشی کنم و از عبارت آدورنو، هنر و صنعت فرهنگ یاد می‌کنم، نظر شما راجع به این قضیه چیست؟

- البته درباره‌ی اصطلاحی که به کار بردم تعصبی ندارم و صرفاً هدفم انتقال معنا بوده، فکر می‌کنم صنعت فرهنگ گویاتر هم باشد. با وجود این‌که جامعه‌ی تجسمی ایران نخیده‌گرا نیست و به‌خصوص در سال‌های اخیر سعی کرده خودش را با نبض بازار هماهنگ کند، ولی معتقدم هنوز بخشی از مخاطبین

شما دوتا فرزند دارید، نسبت کار هنری شما با زندگی و همسر و بچه‌هایتان به چه صورت است؟ چقدر مرز مشترک یا فاصله بینشان وجود دارد؟

- من با همسرم به واسطه‌ی هم‌کلاسی بودن در دوره‌ی کارشناسی آشنا شدم و ازدواج کردم. از همان ابتدا نقاشی و هنر در زندگی ما به‌صورت جدی حضور داشت. برای من خانواده و زندگی به معنای کلی با کار در توافقی کامل هستند و هیچ‌کدام از این‌ها، هم‌دیگر را قطع نمی‌کنند. الان هم بچه‌هایمان با ما در همین امور قاطبی می‌شوند. فکر می‌کنم زندگی من، شامل کارم، خانواده‌ام و مطالعه است. سه چیز برای من، دنیا را پذیرفتنی‌تر می‌کند که به گمانم هیچ‌کدام بر دیگری ارجحیت ندارد و یا بهتر است بگویم حدود فضای دیگری را اشغال نمی‌کنند؛ نقاشی، مطالعه و خانواده. این هر سه تنیدگی خاصی باهم دارند، چون نگرش و طرز فکر من را نسبت به

- من معتقدم زندگی ما خیلی واقعی اتفاق می‌افتد. خلق هنری و تولید هنری در ظاهر یکی به نظر می‌آیند. اما خلق هنری می‌تواند محدودتر از تولید هنری باشد. تولید هنری یعنی این‌که ما اجازه می‌دهیم آثارمان به‌عنوان کالا مورد بهره‌برداری قرار بگیرد و البته به‌صورت زیبایی‌شناسانه نه به شکل کاربردی. هرچند من به آن نیت اثر را به‌وجود نمی‌آورم، اما تولید یعنی شما می‌توانید از آن مطابق اراده‌ی خودتان استفاده‌ی دیگری هم بکنید. وقتی ما اصطلاح خلق را به کار می‌بریم، خیلی انحصاری فکر کرده و ارج و قرب بالایی را برای اثر هنری قائل می‌شویم که تا مرز قداست پیش می‌رود. می‌شود با زندگی و این موضوع واقع‌گرایانه‌تر مواجه شد. این بحث در ادامه‌ی حرف قبلی بنده در ارتباط با هنر فاخر می‌تواند معنا پیدا کند و تکمیل شود.

== سؤالی پیش می‌آید که شاید شخصی به نظر برسد:



== عنوان: گاو یکتا آفریده از مجموعه اسطوره‌های موازی، تکنیک: ترکیب مواد روی مقوا، اندازه: ۵۰ در ۴۲ سانتی‌متر، ۱۳۹۱==

جهان و محیط اطرافم شکل می‌دهند. نوع ارتباط من با هر کدام کاملاً به دوتای دیگر بستگی دارد. اگر یک ماه مطالعه نکنم، حس می‌کنم آدم خوبی نیستم و عذاب وجدان می‌گیرم همان‌طور که توان دوری از خانواده و نقاشی را هم برای مدت طولانی ندارم.

== از نحوه و موضوعات مورد مطالعه‌تان بگویید؟

- علاوه بر مطالعه به روش‌های معمول و بنا به اقتضای شغل مدرسی که همیشه باید مطالعه کنیم و به‌روز باشیم، در هنگام کار (نقاشی)، کتاب صوتی گوش می‌دهم و تمام زمان تولید هنری من همراه با مطالعه است. این کار به من امکان بهره‌برداری دو برابر از یک بازه‌ی زمانی را می‌دهد. بزرگ‌ترین رمان‌ها و کتاب‌های علمی را در حین انجام کار مطالعه می‌کنم، در حقیقت برایم می‌خوانند!

با وجود این که زیاد مطالعه می‌کنم اما باید حاصل آن مطالعه را با دل و جان درک کنم تا به بخشی از من در بیاید. معمولاً نمی‌توانم از دیگران نقل قول بیاورم مگر این که از قبل خواسته باشم جملدی به‌خصوصی را در خاطر نگه دارم ولی مفهومی را که از مطالعه برمی‌آید در ذهن خودم تحلیل می‌کنم و به قسمتی از تجربه‌ی زیستی‌ام بدل می‌شود.

== این نکته جالبی است؛ شما یک آرامش درونی دارید که شاید از همین توازی به‌وجود می‌آید و همنشین این‌ها هم‌دیگر را تکمیل می‌کنند تا شما به آن آرامش برسید. تا جایی که من با نگاه کردن به کارهای شما، متوجه شدم، شما مطالعه‌ی جدی در زمینه اسطوره و هنر دارید.

- بله، مطالعات اسطوره‌ای من از دوره‌ی کارشناسی شروع شد. با راهنمایی آقای منصور طبیب‌زاده که استاد راهنمای من بودند و به توصیه‌ی ایشان از کتاب اردویراف‌نامه استفاده کردم. تیرماه سال ۱۳۸۵ فارغ‌التحصیل شدم و همراه همان سال، توانستم در مقطع ارشد ادامه تحصیل دهم. مجموعه‌ی «اردویراف‌نامه» را سال ۱۳۸۶ در گالری آریا نهایش دارم. علاقه‌مندی من به این حوزه از همان‌جا آغاز شد. البته بعدها ریشه‌های این علاقه‌مندی را تا دوران کودکی و گوش سپردن به داستان‌های

جن و پری از قول مادر بزرگم و شاه‌نامه‌خوانی پدر بزرگم پی گرفتم. باید بگویم؛ مطالب گوناگونی از رشته‌های مختلفی را مطالعه می‌کنم مثل فیزیک، نجوم، زیست‌شناسی و غیره، اما وقتی اسطوره‌خواندم و درگیرش شدم و با اندیشمندان ایرانی و غربی آشنا شدم، فهمیدم که یک دنیای عجیب دیگری وجود دارد. جالب است که علم اسطوره‌شناسی در ایران علم نوینی به حساب می‌آید. برخی‌ها فکر می‌کنند تنها هنر باستانی با اسطوره پیوند دارد، در صورتی که ما هنرمندان بزرگی را داریم که اسطوره‌گرا هستند و در زمان معاصر آثاری درخور توجه خلق می‌کنند. فرانچسکو کلمنته، آنسلم کیفر، انزو کوچی و امثال ایشان از بن‌مایه‌های اسطوره‌ای استفاده می‌کنند و آثار هنری مدرن یا پست مدرن تولید می‌کنند. در ایران هم هنرمندانی که رویکرد اساطیری داشته و دارند را می‌توان سراغ گرفت، اما متأسفانه با توجه به ریشه‌های فرهنگی به نسبت غرب هنر اسطوره‌گرایی ایرانی کم‌جان است.

در این قسمت اجازه بدهید به ماهیت اساطیر اشاره‌ای کوتاه بکنم چون در ادامه احتمالاً به آن بر بخوریم؛ اساساً مبنای وجودی اساطیر با مطرح شدن سؤالات بنیادین هستی‌شناسانه توسط انسان‌های ادوار گذشته شکل گرفته ولی با پاسخ‌های خیال‌انگیز و وهم‌گرایانه در قالب‌های مختلف مواجه شده است. این پاسخ‌ها بعداً در قالب‌های دین، آئین و روایات حماسی خودشان را نشان داده‌اند. بخش دلایل وجودی اسطوره‌ها هم‌چنان اصلی‌ترین دغدغه‌ی فکری بشر است. البته بخش‌های مختلفی از این پرسش‌ها در دنیای کنونی پاسخ‌های قطعی علمی پیدا کرده و از این حیطه کنار گذاشته شده است. این بخش سؤالاتی فلسفی مانند: از کجا آمده‌ام؟! آمدنم بهر چه بود؟! و تمام چراها و چگونگی‌های هستی‌شناسانه را شامل می‌شود. اما بخش دوم در اغلب مواقع برای انسان امروز سطحی و مضحک است. این پاسخ‌ها در قالب داستان‌ها، روایات و حماسه‌ها نقل شده است و سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل شده و در روند انتقال خودش دچار اغراق هم شده است. در هر صورت به آشکالی دل‌انگیز به دست ما رسیده است که سرشار از ایده و خلاقیت است.



عنوان: شیر آب از مجموعه، نایجایی در مربع، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۱۰۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۹۰

مسئله دیگر این است که هنر از آغاز شکل‌گیری تا به امروز که هنر خطابش می‌کنیم کارکردی جادویی و استوره‌ای داشته، مثل نقاشی غارها. هنر و استوره پیوند نزدیکی با هم داشتند. در هنر جهان مسیحی هم در نهایت شاهد استوره‌پردازی شخصیت‌های مذهبی هستیم. انجیل را می‌خوانیم ولی می‌بینیم تصویری که در نقاشی جوتو، سیمونه مارتینی، دوتچو یا هرکدام از این‌ها موجود است، یک نوع ایده‌آلیسم استوره‌پردازانه یا استوره‌سازانه دارد. بنابراین این پیوند همیشه احساس می‌شود. یک بخشی از استوره با جادو پیوند دارد و بخشی از هنر هم همین است.

اما البته. اما جایی رفتاری هنری داریم که گویی خود جادو است، مثل مراسم آیینی بوشمن‌های استرالیا و آفریقای مرکزی که یک مراسم آیینی است. نیز گونه‌های مختلفی از نمایش مثل شبیه‌خوانی و تعزیه که کارکرد مذهبی دارد. در حقیقت استوره‌ها در زندگی و فرهنگ عامه به اشکال مختلفی حضور دارند. مثالی که شما قبلاً در نقل از جناب ستاری از نوروز یا چهارشنبه سوری زدید، که وجهی از استوره‌ها در جهان امروز را نشان می‌دهند، و ما آن را هنر نمی‌دانیم. در حالی که بخشی از هنر وجود دارد، نه به معنای هنر استوره‌ای، که با ماهیت هستی درگیر است و از این منظر نسبتی مضمونی با استوره دارد. انگار هنر، جهانی را برای من و شما می‌سازد که ما را از بند جهان واقع و زندگی روزمره رها می‌کند. جهانی که قدرت تخیل من و شما را تقویت می‌کند. بخش زیادی از کارهای شما به آن سمت می‌رود؛ یک جهان خیال انگیز.

اصلاً هنر مگر جادو نیست؟



«عنوان: پدرم، تکنیکه مرکب و روان‌نویس روی مقول، اندازه: ۲۸ در ۲۲ سانتی‌متر، ۱۳۹۴»

خیلی آثار و هنرمندان را می‌شود در آن جا داد اما افراد معدودی هستند که با آگاهی سراغ این موضوعات می‌روند. یک مجموعه طراحی با عنوان «خیال خالی» که سال گذشته در گالری فرشته به نمایش گذاشتم، حاصل حدود سه سال مشق‌های طراحانه من بود که همه برخاسته از احوال درونی خودم بود. من پدرم را در کودکی از دست داده‌ام، او را همیشه در رؤیاهایم می‌بینم؛ شاید مرگش را باور نکرده‌ام و همیشه منتظرم تا برگردد. در یکی از طراحی‌ها پدرم را تصویر کردم و همچنین مرک برادرم را که یک‌سال باهم اختلاف سنی داشتیم. مرک برادرم روی من تأثیری خاص گذاشته بود و ادراک آن باعث تولید اثر هنری شد. این مضامین همگی مضامینی اساطیری هستند که من در زندگی فردی با آن‌ها مواجه بودم و طراحی کردم و انتظار نداشتم مخاطب ارتباط خوبی بگیرد که خوشبختانه استقبال خوبی هم شد.

- اساساً برخورد و مواجهه من با اسطوره، مواجهه با دنیای خیالی است. تخیل اصلی‌ترین مسند این قضیه است. یعنی این که اتفاقات از ذهن فرد آغاز می‌شود. چه این که مطلبی از طریق داستان به شما منتقل شده باشد و شما به آن پرو بال بدهید یا این که تجربه زیسته‌ی شما در قالب کهن‌الگویی، بدون این که به آن پیانده‌شید جهان ذهنتان را تسخیر کند. برای من دنیای ذهنی جذاب‌تر از بخش عینی جهان است. دیدن و بازنمایی آن تجربه غالباً جذاب است. حال اگر با رنگ و لعاب هنر نیز آمیخته گردد که قطعاً جذاب‌تر نیز می‌گردد. اما برای من دنیای عینی خیلی محدود است و اصلاً قانع نمی‌کند. جایگاه پدر جایگاه اساطیری است، مرک مضمون اسطوره‌ای دارد، تولد هم همین‌طور، اصلاً هر کسی در مورد این مضامین اثری تولید کند، اثری اساطیری به‌وجود آورده است، چه آگاهانه، چه ناخودآگاه. وقتی تا این اندازه دامن‌ی اساطیر گسترده است،

== شاید دلیلش این است که همه ما می‌دانیم روزی می‌میریم. مرگ در هنر یا اسطوره مقوله بزرگی است. شما پدرتان را در مرز کودکی و نوجوانی از دست دادید. حالا قرار است شما برای فرزندان پدر باشید، اسطوره‌ای را از دست دادید و قرار است خودتان اسطوره باشید. وقتی راجع به نسبت هنر و اسطوره، هنر و زندگی حرف می‌زنیم، انتقاد که اسطوره و زندگی امروز پیوندهایی با هم دارند و نقطه مشترکشان هنر است. به اسامی هم اشاره کردید، ما زمانی یک اسطوره از پیش موجود را بازنمایی می‌کنیم مثل تصاویر هنر رنسانس که اسطوره‌های یونان در آن‌ها بازنمایی شد و زمانی هم از اساطیر استفاده می‌کنیم که زندگی امروز یا تجربه زیسته‌ی خودمان را نمایان کنیم. ظاهراً در کار شما هم همین رویکرد وجود دارد و اسطوره‌ها را در زندگی امروزان بررسی می‌کنید.

- آقای ابوالقاسم اسماعیل‌پور استاد دانشگاه بهشتی هستند یک نظریه در رابطه با اسطوره‌پردازی و اسطوره‌سازی در هنرها دارند و جالب است به این

نکته که اشاره کردید دامن‌دهی وسیع‌تری می‌دهند. گرایش‌های اساطیری در آثار هنرمندان در دو حالت خود را بروز می‌دهند. گاهی اسطوره‌های موجود به واسطه‌ی اثر هنری باز تولید می‌شوند و جان دوباره می‌یابند مثلاً در حیطه‌ی تجسمی روایتی دوباره بازسازی یا تصویرسازی می‌شود که در این صورت اسطوره‌پردازی صورت گرفته است. هنرمند فقط به اساطیر مراجعه کرده و با لحن و بیان خاص خود آن‌ها را شکل داده است. هرچند که این پردازش نهادین هم است و می‌توان آن‌ها را به دنیای امروز تعمیم داد. در رویکرد دیگر، هنرمند از این سطح فراتر رفته و با توسل و تمرکز در ماهیت اصلی اساطیر، به خلق نمونه‌های جدید و منحصر به فرد خود می‌پردازد. در این صورت روایت یا صورتی آشنا باز تولید نشده بلکه اسطوره‌ای جدید مبتنی بر بنیان‌های فرهنگی-تاریخی خلق شده است که اتفاقاً حسی از این‌همانی را در خود دارد که به آن اسطوره‌سازی گفته می‌شود. من از هر دو رویکرد در آثارم استفاده کرده‌ام.





«عنوان: کهریزد از مجموعه نابجایی در مربع، تکنیک ترکیب مواد روی چوب، اندازه ۱۰۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۸۹»

مانند طناب، کهریزد، شیشه و ... قدمت طولانی هم در میان فرهنگ‌ها دارند. من آن‌ها را به دست دیوها دادم که بلد نیستند از آن‌ها استفاده کنند. اولین بلا را به دلیل ناآگاهی بر سر خودشان می‌آوردند و در نهایت ما نیز از تبعات منفی آن برخوردار می‌شویم و دچار آسیب می‌گردیم.

≡ در کارهای شما یک وجه مهمی وجود دارد، چه آن‌جایی که اسطوره‌سازی می‌شود و چه در آن‌هایی که اسطوره‌پردازی صورت می‌گیرد؛ می‌توان آثارشان را به زمان حال ارجاع داد. چون شما از تجربه زیسته خودتان حرف می‌زنید و اساطیر بن‌مایه‌ی کار شماست. اگر مخاطب ارتباط می‌گیرد به واسطه‌ی ناخودآگاه

در مجموعه‌ی مورد نظر ما یعنی مجموعه‌ی «مکتوب» اسطوره‌پردازی صورت گرفته است. تصویرسازی‌هایی از اسطوره‌ها و روایت‌های باستانی انجام شده است. یک مجموعه‌ای به نام «نابجایی در مربع» در گالری آریا به نمایش گذاشتم که تحت تأثیر نظام سیاسی کشور بود و می‌توان آن را اسطوره‌سازی تلقی کرد؛ در این مجموعه سعی کردم عده‌ای که خرد از آن‌ها گریخته و مردم را دچار بحران کرده‌اند و حتی بلد نیستند از وسایل عادی استفاده کنند تا جایی که سازمان برنامه و بودجه را متحل می‌کنند را در قالبی نهادین طرح کنم. من به صورت نهادین سراغ یک‌سری وسایل روزمره رفتم که همه بلدند از آن‌ها استفاده کنند و استفاده از این وسایل

جمعی است. ما بخشی از این اسطوره‌ها را در فرهنگ روزمره داریم، منظوم رفتارهای اجتماعی، تعارفات و در نهایت هویت عمومی ماست. من بخشی از این‌ها را در کارهای شما می‌بینم. خود شما چقدر این هویت و فرهنگ را با اسطوره مرتبط می‌بینید و یا از هم تفکیک می‌کنید؟

- در اساس این‌ها به هم تنیده‌اند. من فکر می‌کنم هویت، فرهنگ، هنر و اسطوره که بخشی از فرهنگ را تشکیل می‌دهد، در اصل اجزای یک کل واحد هستند. بخشی از تاریخ ما اساطیری است. اسطوره بعضی وقت‌ها به این شکل پر و بال می‌گیرد. شبیه این بیت منصوب به فردوسی که می‌گوید: رستم یلی بود در سیستان، منش کرده‌ام رستم داستان. یعنی یک چیزی بوده که حالا شده چیزها. از یک مورد کوچک آغاز می‌شود و به مرور بزرگ می‌گردد. یعنی اسطوره‌سازی در طی یک مسیر اتفاق می‌افتد و در این مسیر پالایش هم پیدا می‌کند.

این را هم باید اضافه کنم به‌نظم هویت و صداقت اصلی‌ترین شاخصه‌های هنر معاصرند. نه آن هویتی که با چند تکه کلاژ فرهنگی به کار الصاق شود. هویتی که نتیجه‌ی زیستن است. زیستن با تمام وجود و با تمام فراز و فرودهایش؛ با آرامش و دشواری‌هایش. اگر چنین تجربه‌ای صادقانه با مخاطب در میان گذاشته شود، قطعاً تأثیر می‌گذارد. اگر اثری صادقانه آن تجربه‌ی زیستی را بیان کند، آینه‌ی تمام‌نمای دوران نیز است. گو

این‌که اهل دلی پیدا شود و رمزگشایی‌اش کند.

== بخش دیگری از اسطوره‌سازی با هویت جمعی شکل می‌گیرد، مثلاً در فرهنگ‌هایی که اسطوره وجود ندارد، مثل فرهنگ آمریکایی، سوپرمن یا کلینت ایستوود (در نقش گاوچران) اسطوره می‌شود، چرا این اسطوره شکل می‌گیرد؟ با رویکرد ایده‌الیستی باید اتفاقی بیافتد که منجر به ظهور قهرمان گردد، ولی باید قهرمانی تولید شود مختص آن فرهنگ نه از فرهنگ دیگری.

- بنیان همه این‌هایی که اشاره کردید، یک‌سری الگوی منظم است. شباهت‌هایی کلی بین اسطوره‌های ملل از جمله شمال اروپا، اسکانندیناوی و ایرلند با اساطیر فرهنگ‌های دیگر مانند ایران وجود دارد که باعث می‌شود به یک قاعده رفتار کنند. البته در برخی موارد تفاوت‌های ماهوی باهم دارند.

== فارغ از این موضوعات، با در نظر گرفتن مطالعات شما، که از اسطوره تا نقاشی قهوه‌خانه‌ای و نگارگری را در بر می‌گیرد، ما می‌دانیم که در این کارها و در پرداخت‌های تصویری یک امضا شخصی وجود دارد و نگاه شماي هنرمند نیز یک نگاه مشخصی است. اما نکته این است که وقتی شما از چنین مضامینی استفاده کرده‌اید، نشانه‌هایی روایی از اوستا، شاهنامه و بندش و غیره را هم به کار گرفته‌اید. چطور به این نتیجه رسیده‌اید که این‌ها را با هم تلفیق کنید؟



داستان آرش را طبق همان الگو حفظ کنم ولی در جزئیات روایتی نوین و شخصی از آرش کمان گیر بسازم. به عنوان مثال، در لت وسط نقشه‌ی ایران کنونی را در پس زمینه قرار دادم یا آرش را در میان گل و گیاهان در چشم اندازی از دماوند تصویر کرده‌ام. نکته‌های دیگری هم در این اثر و همچنین هر کدام از آثار وجود دارد که کشفشان بر عهده‌ی بیننده‌ی کنجکاو است. متن‌هایی پیدا کردم که از آرش در آن‌ها نام برده شده، از اوستا تاریخ طبری. وقتی به متون کهن تاریخی مراجعه می‌کنیم انگار آرش وجود تاریخی داشته است. با وجود این که نام آرش تغییراتی داشته اما اصل متن اسطوره‌ی آرش همان است. وقتی که این متون را دیدم، عنوان مجموعه را مکتوب انتخاب کردم که بتوانم از اساطیر مکتوب استفاده کنم. اما چون ایده‌های خودم برایم مهم

هفت‌خوان را که آغاز به‌کار کردم، دوباره روایت‌های شاهنامه را مطالعه کردم و سعی کردم به آن وفادار باشم. هرچند که ایده‌های خودم جایگاه مهم‌تری داشت. جاهایی هم از لحن و مفاهیم زمان معاصر قرار بود استفاده کنم. من سعی می‌کردم تصویرسازی نکنم. اشاره‌ای به داستان می‌کردم و اولویت و ترتیب لت‌ها و فراز و فرود روایی آن برایم مهم نبود. بعد از آن تصمیم گرفتم اثری با یادمان آرش کمان گیر خلق کنم تا ادای دینی کرده باشم برای هر آن کس که جان در راه میهن نهاد تا سربلندی را با شهادتش برای وطنش ارمغان آورد. روایتی از داستان آرش در ذهن داشتم ولی شروع به جستجوی اولیه در این مورد کردم و با تعداد زیادی از روایات که در کلیت یکی بودند و در جزئیات بسیار متفاوت رویداد شدم. منابع مکتوب اساطیری و حتی تاریخی روایت‌هایی گونه‌گون از حماسه‌ی آرش را ثبت کرده بودند. پس تصمیم گرفتم من هم کلیت



عنوان: هفت‌خوان رستم، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه‌ی هفت‌لتی: ۲۴۰ در ۱۸۰ سانتی متر، ۱۳۹۵

بود، گفتم مکتوب اما این بار مکتوب من که در کالبد تصویری برای مخاطب ارائه می شود.

== ایده و شکل اجرای مجموعه‌ی مکتوب جالب است، چون از زبان نمادین اسطوره بهره می برد در عین حال قالب و الگوهای سنت تصویری اسطوره‌های ما را می شکند. مثلاً در تابلو سه لتی ضحاک، ما ضحاک را بیچاره و وامانده می بینیم.

== بله. در این تصویر سه لتی، ضحاک را در هیبت یک موجود جنایت کار قدرتمند شیطانی نمی بینیم، بلکه در هیأت یک موجود بیچاره و وامانده می بینیم. شما ضحاک را پایین تصویر کشیده اید و این برعکس سنت تصویری ما است. در کار شما مودی که اسطوره را به زندگی امروز نزدیک می کند این است که انکار کسی که حاکمیت را در دست می گیرد، می داند که چندان هم مشروع نیست.

- شاید، بشود چنین تعبیر کرد. می شود تعمیم گسترده تری به همه افراد داد که هیچ کس سفید و سیاه نیست. شخص در عین این که مقتدر دیده می شود، پر از ضعف و خیانت است. ممکن است فرزندان فرد بعداً بر سر مسائل مختلفی باهم درگیر شوند. در تمام نسخه های اساطیری نقل شده است که ضحاک را نتوانستند بکشند تا آخرالزمان که گرشاسب او را به هلاکت برساند. ما هنوز در زمانه ای زندگی می کنیم که ضحاک در بند است، ممکن است بیدار شود ولی امیدواریم تا آن زمان در بند بماند. اما ضحاک های بسیاری را در جهان اطرافمان می توانیم سراغ بگیریم.

== شما در اغلب کارهایتان بیان نمادینی دارید.

- اصولاً اساطیر زبان نمادین می طلبند. برای بیان مفاهیم اسطوره ای از زبان نهاد و نشانه استفاده می شود

- ضحاک نیروی اهریمنی است، خود اهریمن نیست. آقای ستاری در یکی از کتاب هایشان با عنوان اساطیر ایرانی یک بخشی به نام اسطوره ی پیش نمون دارند که به اصلی ترین اسطوره ی هر فرهنگ یعنی اسطوره ی الگو اشاره دارد. مثلاً در فرهنگ مصر اسطوره ی الگو، اسطوره ی حاصل خیزی و در بین النهرین اسطوره ی آفرینش است. در ایران اسطوره ی الگو، اسطوره ی نبرد کیهانی میان خیر و شر است. البته ستیز میان خیر و شر در همه جا وجود دارد اما در ایران برجسته تر از دیگران است. هیچ فرهنگی به اندازه ایران نبرد میان خیر و شر، یعنی دو آفریننده را با هم ندارد. وقتی این چنین به مسأله نگاه کنید، ضحاک یکی از غمال اهریمن می شود که امکان چیره شدن بر او وجود دارد.



پس بستری مناسب برای جولان ذهن هم ایجاد می‌کند و راه را برای انواع تأویل باز می‌کند.

≡ **بله درست است، اما در اغلب کارها این زبان نمادین به شکلی معاصر می‌شود، من مخاطب مسلط می‌شوم بر ضحاک و ضحاک فرودست است. ضحاک طوری تصویر شده که مخاطب به حالش دلسوزی می‌کند و انکار ضحاک می‌خواهد بگوید تقصیر من نیست. اما فریدون که در اساطیر ایران جایگاهی رفیع دارد با فرمی که از کل تصویر جدا شده و با چهره‌ای نه‌چندان نیکوصفت تصویر شده است. حالت او نمایانده‌ی اقتدارش بر کل جهان است و انگشتی با فرم هندسی مشخص، که در دست دارد نیز بیشتر القاکننده‌ی این اقتدار است.**

- فریدونی که تصویر شده، فریدون میان‌سالی است. بر فرزندانش پدري کرده است. ایرج توسط سلم و تور کشته شده و منوچهر بر خونخواهی نیای خویش با عمویش جنگیده و او را کشته است. کشور توران تشکیل شده که تا ابد با ایران درگیر است و فریدون همه این‌ها را می‌داند. این اصلاً خوشحالی ندارد. فرزندانش تو به خونخواری هم نشستند و این ثمره فرمانروایی توست. این مسأله را هم می‌شود به هر دورهای تعمیم داد.

≡ **در این کار، ما سه لت از داستانی را می‌بینیم که به قول خودمان فواصل زمانی زیادی دارند. چیزی که در سنت نگارگری هم آن‌را شاهد هستیم. مثلاً در نگاره‌ای از بهزاد که بهرام ازدها را می‌کشد، هنوز به ازدها تیر نزده و در نگاره هنوز معلوم نیست تیر به ازدها بنشیند یا نه، گل اندام بالای تصویر ایستاده است. در حالی که در داستان، ۲۲ بیت بعد گل اندام به دیدار بهرام می‌آید، در صورتی که در نگاره، انکار یک بیت هم فاصله ندارد. یا در نگاره‌ای از سلطان محمد که فکر می‌کنم کارهای شما تحت تأثیر او هم است، بهرام شیر و گور را به هم می‌دوزد، وقتی روایت را می‌خوانیم، این دو داستان حدود ۵۰۰ بیت با هم فاصله دارند. اما در نگاره سلطان محمد گل اندام با دوتا ملازم به بهرام نزدیک می‌شوند. یعنی نقاش ۵۰۰ بیت را نادیده می‌گیرد تا این قسمت را به آن دیگری بچسباند و بدین طریق جهان خودش را می‌سازد. می‌خواهم بگویم در کارهای شما هم این را می‌بینم و شما در مقام نقاش به جای روایت‌نگاری، چکیده‌نگاری**

کرده‌اید. این انتخاب‌ها بر چه اساسی بوده است؟

- دو تا نکته وجود دارد. بی‌زمانی و بی‌مکانی دوتا از اصلی‌ترین مؤلفه‌های اسطوره است. در اساطیر ما حتی اگر برای روایتی بتوانیم مستندات تاریخی پیدا کنیم، مثلاً کیخسرو را با خسرو پرویز تطابق بدیم، همدانش منطبق نیست ولی قرابت دارد. خسرو پرویز همان کیخسرو نیست. کیخسرو را به عنوان یک پادشاه ایده‌آل می‌توانیم در هر دوره‌ای تصور کنیم. یعنی او در یک برده‌ای از تاریخ نامعلوم ایران حضور نمادین دارد. این بی‌زمانی و بی‌مکانی از مؤلفه‌های اصلی اسطوره است. این که اتفاق در چه زمان و چه مکانی روی می‌دهد مشخص نیست. وقتی ما این را در علم اسطوره‌شناسی و در روایات اساطیری می‌توانیم پی‌گیری کنیم چرا من در تصویرم از آن بهره‌نبرم که یک قابلیت است و اتفاقاً ریشه در سنت تصویری ما هم دارد که شما بدرستی به آن اشاره کردید. من به روایت مکتوب خودم وفادارم. با درک بی‌زمانی و بی‌مکانی، فریدون و ضحاک در موقعیت‌های مختلف می‌توانند در کنار هم تصویر شوند. در همان مواجهه اول، نقاشی من بی‌مکانی را منتقل می‌کند. مجموعه‌ی «کوه‌ها و دریاها» به گمانم بیشتر حائز این مؤلفه‌اند. ظاهراً مکان‌هایی هستند آشنا ولی در ناکجاآباد.

≡ **در ساختار تصویری که شما خلق کرده‌اید، در نگاه اول شباهتی میان سنت نگارگری خودمان، نقاشی دیواری‌ها و حتی بعضی آثار غربی می‌توان یافت، اما در مواردی فضای کار شما، از این الگوها فراتر رفته و حتی بعضی از این الگوها را هم شکسته است. در بعضی از کارها به لحاظ بصری ارتباطی بین لت‌ها وجود دارد که شبیه آن در سنت نقاشی ما نیز وجود دارد. اما در مورد فیکوراسیون نکته‌ای وجود دارد که می‌خواهم ببینم چقدر از مطالعه شما بر می‌آید یا از پیش تعیین‌شده بوده یا کنش نقاشانه و اتفاق و ناخودآگاه بر آن تأثیر گذاشته است. در بعضی از این کارها در لت‌بندی و ترکیب‌بندی پس‌زمینه، تداعی‌گر سنت گوتیک در نقاشی اروپایی است. در جایی دیگر مثل نقاشی سیلوش تداعی‌گر سنت نقاشی قهوه‌خانه‌ای است. یا در نقاشی پرواز کیکاووس شبیه نگارگری رفتار کرده‌اید. همچنین در کار هفت‌خوان رستم ترکیبی از همه دیده می‌شود.**

این که از کجا می‌آیند یک سؤال و این که چقدر آگاهانه یا تصادفی است بخش دیگر سؤالم است.

- من سعی می‌کنم همیشه مطالعه خودم را داشته باشم. جدا از این مورد واحدهایی را که در دانشگاه پاس کردیم در یادم مانده است. برای من همان‌قدر که محمد سیاه‌قلم و سلطان محمد مهم هستند، نقاشان اروپایی مثل میکلانژ، دلافرانچسکا، ساندری بوتیچلی و ویلیام بلیک هم اهمیت دارند و به آن‌ها رجوع می‌کنم. بعضی وقت‌ها خودآگاه یک ترکیب‌بندی را طرح می‌ریزم، بعضی اوقات مثل کار سیاوش، بعد از اتمام کار تازه متوجه می‌شوم که چقدر ترکیب‌بندی کارم قهوه‌خانه‌ای شده است. چون برای اجرای کارها از هیچ اتود اولی‌دای استفاده نمی‌کنم و کاملاً روندی بداهه را پی می‌گیرم پس نقش اتفاق و ناخودآگاه هم در آن‌ها پررنگ است. ناخودآگاهی‌ای که خود حاصل مطالعات و تجربه‌های پیشین است.

≡ در همان کار هفت‌خوان رستم روی لت بزرگ وسط، ازدها، ازدها نیست به‌نوعی تبدیل به کروکیدیل شده، و ترکیب کلی شبیه سنت خیالی‌سازی است. یا در لت سمت چپ پایین برای دشت بی‌آب و علف از پل کله الهام گرفته‌اید. جایی من را ارجاع می‌دهید به محمد سیاه‌قلم، جایی به سلطان محمد و در جای دیگری به دوتچو و هنرمندان کلاسیک غربی. با این کار هفت‌لتنی که مواجه می‌شوم، می‌بینم که یک لت این وسط سنت نگارگری و کل هفت‌لت شبیه کارهای قهوه‌خانه‌ای شده، اما در همان مجموعه یک مربع هست که شبیه کارهای پل کله است. یا در لت زن جادو که دست‌ان‌ش سایه‌ی غیر واقعی ایجاد کرده تا ادامه، تن و دام‌نش ساخته شود، برخورداران گرافیکی شده است. یعنی شما در کار هفت‌خوان رستم، ترکیبی از نگاه‌های مدرنیستی، پست‌مدرنیستی، سنت نگارگری، خیالی‌سازی قهوه‌خانه‌ای را استفاده کرده‌اید. شما چطور همه این‌ها را کنار هم ترکیب می‌کنید؟

- من محصول تمام این‌ها هستم. من وقتی همه این‌ها را مطالعه کرده‌ام پس دانش تصویری من هم محصول تمام این‌هاست. مثلاً نقاشی قهوه‌خانه‌ای یک وجه صاقان‌دای از هنر را نشان می‌دهد که توان و جسارت بالایی را می‌طلبد. این یک اعجاز است که

به شکل فرهنگ عامیانه به‌وجود آمده است؛ من از آن برداشت می‌کنم. در همه کارها از این اتفاقات افتاده است. برای مثال در کدام یکی از کارهای من می‌شود فوتوریسم را (به‌معنای تصویر در حرکت) نادیده گرفت؟ تمام تکنیک‌هایی را که استفاده می‌کنم کاملاً مربوط به دوره‌ها و شیوه‌های مختلف هستند که باهم ترکیب شده‌اند. گمان می‌کنم به عنوان یک شخص معاصر، محصول تمام فرهنگ‌های پشت سرم هستم. یک بخشی از آن خودآگاه است و یک بخشی هم نمی‌دانم کی با من عجین شده است. این‌ها همان تجربه‌ی زیسته است که در خودآگاه و ناخودآگاه اتفاق می‌افتد.

≡ ما کارهای زیادی را دیده‌ایم که از سنت نگارگری و اسطوره‌ای وام گرفته‌اند. تقریباً همه کارهای شما به‌خصوص مجموعه‌ی مکتوب، موضوعی اسطوره‌ای و مشخص دارند. با وجود برخورد اسطوره‌گرایانه الگوهایی که در سنت تصویری داشتیم، در اغلب کارهای شما شکسته شده و این به‌مدد طراحی صورت گرفته است. به طرز غریبی در آثار شما کنش طراحانه بر کنش نقاشانه غالب است.

- گمان می‌کنم من بیشتر طراحم. در دوره‌های آموزشی‌مان هم طراحی پر اهمیت بود. اگر به گرایش آپولونی و دیونوسوسی معتقد باشیم، شاید من آپولونی هستم. منطقی و درون‌گرا هستم و تمام اکسپرسیون از درون من در میان خطوط می‌ریزد. من خطوط را مشخص می‌کنم و کار می‌کنم.

≡ همان‌طور که اشاره کردید کارهای شما یک فضای لامکانی عجیب دارند، و این نقطه قوت کار شماست. همچنین ضحاک که شما تصویر می‌کنید، ضحاک فردوسی نیست، مکتوب حمید فام است. اما چند نکته در این مورد وجود دارد. شما به اسطوره باور ندارید و اسطوره بن‌مایه‌ی کار شماست و دستمایه‌ی کار با بیانی امروزی. اما چطور سلطان محمد را کنار پل کله می‌گذارید و از تلفیقشان تصویر خودتان را می‌سازید؟

- در جهان امروز همدی ما تلفیقی از این‌ها هستیم. من با تمام این‌ها رشد یافته‌ام و همه این‌ها را مطالعه می‌کنم و بنیان‌های فکری و زندگی من از آن‌ها



بدون عنوان از مجموعه کوهها و دریاها، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۱۲۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۹۷=

با وجود این، مورد عجیبی که در کارهای شما وجود دارد (البته نه در تمام کارها)، تلفیق فیگوراسیون سلطان محمد و سیاه قلم با فضای محمد مدبر است.

- من با روش و فرهنگ غربی تحصیل کرده‌ام، اما در ایران آنرا آموختم. برای مراودات اجتماعی فارسی حرف می‌زنم. اگر با خودمان رو راست باشیم، همین‌ی که هست. من می‌گویم شخصی در ایران که تجربه زیست‌دهی لوسین فروید را ندارد، پدر بزرگش زیگموند فروید نیست، در آن فرهنگ بزرگ نشده، آن فلسفه و روان‌کاری را درک نکرده که فیگور برهنه دخترش را بکشد، چگونه می‌تواند مانند او قلم بزند؟ کارهای من عجیب‌تر و غیر عادی است یا آن فرد؟ اتفاقاً من صادقانه‌تر رفتار می‌کنم. تمام آموخته‌هایی که داشتم را خودی کرده‌ام و اصلاً هم قصدم ترکیبی تصنعی نبوده است. من قرار است از خیلی‌ها یاد بگیرم اما سعیم را می‌کنم از هر الگوی واحدی بالاتر بروم.

شکل می‌گیرد. اگر با خودم صادق باشم، باید تمامشان در کارم نمود پیدا کنند. من فقط باید توان مدیریتی داشته باشم که تمام این‌ها را به یک وحدت فکری و فردی برسانم. آیا در همین کار هفت‌خوان که از منشاءهای مختلفی الهام گرفته شده است، یک ترکیب‌بندی هماهنگ و متناسب ایجاد نشده است؟ آیا مورد قبول مخاطب معاصر نیست؟

≡ برای من به شخصه مورد قبول است. اما مسأله‌ی همین جاست که در گوشه‌های مختلف کار شما چیزهای مختلفی از ریشه‌های متفاوت دیده می‌شود. حمید فام کاری کرده است که هیچ کدامشان نیست، اما همه‌شان در آن وجود دارد. ما در جهان چندگانه و پر از تکثری زندگی می‌کنیم و درگیری‌های روزمره داریم. مسأله‌ی اصلی شما فروش اثر نیست و تن به مد بازار نمی‌دهید. وقتی چنین تلفیقی انجام می‌دهید، متوجه می‌شویم که مطالعات عمیقی در زمینه‌های مختلف دارید، از هنر ایران تا هنر غرب.

== حمید فام، در حال حاضر خودش را به عنوان یک نقاش، چگونه می بیند؟

- من یک نقاش جستوجوگرم و الان زمانی است که خیلی باید کار کنم و می کنم. در حال حاضر من دو تا مجموعه آماده‌ی به نمایش در نیامده دارم.

== نقاشی‌های خودتان را از منظر یک مخاطب، در قیاس با وضعیتی که در نقاشی ما وجود دارد، چطور می بینید؟

- اگر صریح صحبت کنم، با وجود این که آدم مغروری هستم، هیچوقت خودم را به دیگران تحمیل نمی کنم. من کار خودم را می کنم. گمان می کنم اگر مخاطب زبان تصویری معاصر را درک کند و به اسطوره نیز اندکی آگاه باشد بتواند ارتباط خوبی با کارهایم برقرار کند، اما اگر چنین نباشد حتماً لنگ می زند. پس من باید خودم را در جایگاه مخاطبی که حائز این دو شرط است در نظر بگیرم. اگر شخصی با این شرایط حتی نه در حد حرفه‌ای بلکه مقدماتی را تصور بکنیم می تواند با آثار من ارتباط بگیرد. اما اگر کسی اسطوره نشناسد، آن موقع معنای آیکونوگرافیک (شهایل نگارانه) کارهای من را از دست می دهد.

== به عنوان یک مخاطب که فقط نقاشی دیده است چطور؟

- بله، می تواند از لایه‌ی اول و فرمال کارها لذت ببرد. من سعی می کنم سفره‌ام را آن قدر رنگین بکنم که هر



== عنوان: پایتخت، تکنیک: ترکیب مواد روی مقوا، اندازه: ۷۰ در ۵۰ سانتی متر، ۱۳۹۲==

کسی بتواند در حد بضاعت و با ذائقه‌ی خودش بهره برد. به نظرم یک اثر هنری باید مانند یک سفره‌ی رنگین ولی بی تجمل باشد تا مخاطبش را با طعم‌های مختلفی به سفر رویایی ببرد. سفره‌ی کم‌جان هر چند می تواند رفع گرسنگی بکند ولی هیچوقت کافی نیست. سفره‌ی نقاشی باید چنان رنگین باشد که بعد از سیر شدن مخاطب بتواند هم چنان در او رغبت ایجاد کند. می تواند از لحاظ تکنیکی تأثیر بگذارد یا شکل و فرمی غریب را در هیأتی دلنشین نشان بدهد. روایتی بکند یا محتوایی را مطرح نماید. در هر صورت شاکله اصلی اثر می بایست گیرایی بصری داشته باشد یعنی فرم کلی تأثیر اولیه را ایجاد کند تا در مراتب دیگر شیرین کاری‌های ریز و درشت تأثیر نهایی خود را برجا بگذارد. البته باید به این نکته هم اشاره کنم؛ من نقاش تجربه‌ای کاملاً یگانه از هستی و نیستی داشته‌ام. اگر با خودم صادق باشم می بایست از آن‌ها در آثارم ریخته باشد. جلوه‌های مختلف از تجربه‌های گوناگون باعث می شود فردی با یک اثر از من ارتباط برقرار کند و با آثاری دیگر نه. این موقع است که باید پرسید آن شخص خاص با من ارتباط برقرار کرده یا نکرده است؟ پاسخ این است؛ با همان قسمتی از من ارتباط گرفته که دلیل خلق آن اثر به خصوص بوده است و با تجربیات دیگر من بیگانه بوده پس ارتباطی هم ایجاد نشده است.

== در کار شما نشانه‌هایی وجود دارد. مثلاً پاییز و بهار توأمان هستند یا پرندهای در حال پرواز در پس زمینه تصویر شده است. چقدر برای شما مسأله است که من مخاطب این نماد و نشانه‌ها را بیابم و درک کنم؟

- اگر دریافت بکند که خوشحال می شوم و اگر نکنند فکر می کنم ترکیب‌بندی کارها و لایه‌ی ظاهری آثار آن قدر غنی است که بتواند لذت ببرد. معمولاً کارهای من علاوه بر خود تصویر و لایه‌ی بیرونی، یک معنای شهایل نگارانه دارد که از روایت اصلی آن بر می آید و یک معنای نشانه‌شناسانه که در ایهام تصویری و معنای درونی اثر که مد نظر من بوده نقش ایفا می کند. سعی می کنم سطح بیرونی را آن قدر غنی بکنم که بدون توجه به دو لایه‌ی

دیگر برای مخاطب جذاب شود.

≡ آیا حمید فام دنبال مخاطب جدی است؟

- بله، صد در صد. من به عنوان یک نقاش سعی می‌کنم برای مخاطب جدی آذوقه تهیه کنم.

≡ اگر کسی از شما بپرسد چرا رستم را این‌گونه کشیدی؟

- برایش توضیح می‌دهم.

≡ برای بخشی از نقاشی‌های شما می‌توانیم مثال امروزی پیدا کنیم. درست است؟

- بله. اساساً اسطوره به واسطه‌ی مؤلفه‌هایش که پیش‌تر اشاره شد، قابلیت تعمیم دارد.

≡ اگر تقلیل بدهیم چه؟

مثلاً ضحاک شما را من ترامپ ببینم؟!

- تقلیل نیست، تعمیم تاریخی است. زمان را که از بین ببریم ضحاک به یک شخصیت تبدیل می‌شود. اگر اسم هم بر روی او نگذاریم می‌توانیم وجوهی از ضحاک را در هر کسی ببینیم. اسطوره این قابلیت را دارد که وجهی از شخصیت شما را در چهره ضحاک و وجهی را در سیلوش نشان دهد. من هیچ کدام از این شخصیت‌های اسطوره‌ای را زیبا و عرفانی نکشیده‌ام. هر انسانی می‌تواند با هر پیشینه‌ای جای آن‌ها باشد. برای من مسأله اصلاً مسأله‌ی یک شخص یا یک جنس نیست. سوژه‌ها در قالب یک مفهوم کلی و جهان‌شمول برایم اهمیت دارد. در حقیقت طبیعت اصلی‌ترین الگوی اساطیر است. طبیعت زندگی هم بخشی از آن است.

≡ شما مسأله‌ی تکنیکی ندارید، لایه‌های رنگی زیادی با مترتال‌های متفاوتی ایجاد می‌کنید، اما در نهایت چیزی که به دست می‌آید کنش طراحانه‌ی فیگوراتیو است. انگار که خیلی تکنیک برایتان اهمیت ندارد.

- من سعی می‌کنم که هر کیفیت بصری که نیاز است را از هر مترتالی که آن امکان را فراهم می‌آورد اخذ

کنم. تکنیک به معنای یک اسلوب مشخص برایم اهمیت ندارد ولی من به کیفیت پردازش تصویری فکر می‌کنم و برای آن تلاشم را می‌کنم.

≡ در کار شما محتوا و فرم، تکنیک و ساختار به گونه‌ای تجربی اتفاق می‌افتد. آیا آن‌چه در پس ذهن‌تان وجود دارد با کنش هنری بیان می‌کنید و در نهایت لبخند می‌زنید و می‌روید؟

- ما خیلی از چیزها را تجربی به دست می‌آوریم و به‌منظرم بهترین شکل حصول آن هم همین است. آموزش هنر هم اگر با روشی تجربی اتفاق بیافتد به‌منظرم بهتر است. طراحی را مانند یک رفتار اگر بیاموزیم کاراثر است.

≡ ارسطو می‌گوید ما بخش بزرگی از زندگی را از طریق تقلید یاد می‌گیریم. پس آن بخشی از هنر که تقلیدی هست، اصلاً بد نیست.

- بدهیج وجه بد نیست. اصلاً هر هنرجویی باید دو سال را کپی کند، اما کپی خوب.

≡ شما هم به‌صورت بصری و هم به‌صورت نظری مطالعه کرده‌اید. به‌منظرم اسطوره‌پرداز نیستید در نهایت، اسطوره‌ساز هم نیستید. اتفاقاً نقاش جامعه‌گرایی هستید که به جای این‌که از کلیشه‌های متداول بازار استفاده کند، اسطوره را دستمایه‌ی کار قرار داده تا خود را بیان کند.

- کاملاً درست اشاره کردید. با وجود این‌که من از بن‌مایه‌های اساطیری استفاده می‌کنم ولی در نهایت از دنیای پیرامونی خودم تأثیر می‌گیرم. برای بیانم از کارکردها و وجوه مختلف اسطوره کمک می‌گیرم. در دنیای معاصر مگر امکان باورمندی به اساطیر مهکن است؟ اما به عنوان مثال می‌توان به روایت ضحاک بازگشت که به‌صورت نمادین از هر جنبه‌ای که مورد توجه قرار بگیرد ستیز میان خیر و شر، عقل و نفس، دانایی و بی‌خردی، هم‌بستگی و تفرقه و غیره را مطرح می‌کند و از همین جنبه می‌تواند مفهومی جهان‌شمول و گسترده به وسعت هستی را در خود داشته باشد. من به فراخور مفهوم و دغدغه‌ی ذهنی خودم از اساطیر و بن‌مایه‌ای اسطوره‌ای کمک می‌گیرم.

روایت ضحاک

(جمشید، آزی دهاک و فریدون)



≡The Story of Zahak≡

(Jamshid, Azhi Dahaka and Fereydoon)



== جمشید ==

از جمشید در متون مختلف با نام‌های مختلفی یاد شده است. در رابطه با جمشید در منابع مختلفی حکایت شده اما نقل جمشید و ضحاک هم در اوستا و هم در شاهنامه آمده است. او که از اولین پادشاهان پیشدادی ایران است نکات مشترک بسیاری را در هر دو منبع به خود اختصاص داده به‌طوری که جمشید را با عنوان شاهی فره‌مند و کاردان معرفی می‌کنند. جمشید است که زدن خشت و ساختن ایوان، گرمابه، شهر، جام‌ها و آوندهای سفالین، رشتن و بافتن ابریشم و کتان و پنبه، برآوردن گوهرها از دل سنگ، تهیه می، برآوردن بوهای خوش، و ساختن کشتی و دریانوردی را به مردمان یاد می‌دهد. هم اوست که زمین را بعد از رفاة مردمان و کثرت جمعیت سه‌بار با کوفتن عصایش گسترده‌تر می‌نماید تا ملتهای مختلف در آن جای شوند. در زمان جمشید نه سرما و نه گرمای زیاده در زمین نبود و از مرگ دیوآفریده پاک بود چنان که مرگ فقط در اثر پیری می‌آمد. او بود که به هشدار اهورامزدا، آریاییان را از پس یخبندانسی بزرگ به‌سوی ایرانویج راهنمایی کرد. فریدون که بی‌مرگ آفریده شده بود در اثر نخوت و خودبینی فرّۀ ایزدی در هیأت شاهینی از او گریخت تا به عقوبت خویش دچار گردد. ضحاک تازی بر ایران تاخت و او را پس از سالیان یافت و در میان درختی گذارده و با اره به دو نیم کرد.

== Jamshid ==

Jamshid has been mentioned in various texts under different names. The story of Jamshid has been narrated in different sources, but Jamshid and Zahak have been quoted in both Avesta and Shahnameh. Being one of the first kings of Pishdadian dynasty in Iran, Jamshid has many common points in both sources, as he is introduced as a glorious and resourceful king.

It is Jamshid who teaches people how to bake adobe and make porches, baths, towns, cups, clay pipes, and weave silk, linen, cotton and carve gems out of stone, and make wine, perfume, ships and sail. It is he who enlarges the earth three times by hitting his royal cane to the ground to accommodate the various nations after the people's welfare and the population growth. In Jamshid's time, there was neither excessive cold nor heat on earth, and he was free from the evil death, as death was only due to aging. It was he who after Ahuramazda's warning guided the Aryans through a major glaciation towards Iranwiz. Fereydoon, who was born an immortal, escaped because of god's arrogance and haughtiness in the disguise of a falcon to meet his retribution. Arab Zahak invaded Iran and found him years later; Zahak had Jamshid sawn in half in a tree.



عنوان: جمشید از تابلوی سده‌تی ضحاک، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۱۰۰ در ۱۲۰ سانتی متر، ۱۳۹۷

Title: Jamshid from Zahak's triptych, mixed on wood, dimension: 100 X 120 cm, 2018

== آژی دهاک ==

ضحاک که در منابع کهن با نام «آژی دهاک» از او یاد شده است. در شاهنامه پسر «مرداس» و فرمانروای دشت نیزه‌وران است. در جوانی به توصیه‌ی اهریمن، باعث کشته شدن پدرش، مرداس می‌شود و بر تخت پدر می‌نشیند. ایرانیان که از ستم‌های جمشید به ستوه آمده‌اند، به نزد ضحاک می‌روند و او را به شاهی برمی‌گزینند. ابلیسی در هیأت دستیار ضحاک دو بوسه بر دوش ضحاک می‌دهد و دو مار از جای بوسه‌ها بیرون می‌جهد. پس از این واقعه، ابلیس نسخه‌ای تجویز می‌کند که باید هر روز مغز دو جوان را خوراک مارها سازد تا گزندى به او نرسد. دوران ضحاک هزار سال بود. رفته‌رفته خردمندی و راستی نمان گشت و خرافات و گزند آشکار شد. شهرناز و ارنواز (دختران جمشید) را ضحاک تصاحب کرد. در آن زمان هر شب دو مرد را می‌گرفتند و از مغز سر آنان خوراک برای ماران ضحاک فراهم می‌آوردند. در این میان دو تن از کاردندان درباری به‌دور از چشم ضحاک چاره‌ای اندیشیدند تا به آشپزخانه ضحاک راه یابند. هر روز دو جوان به آشپزخانه‌ی دربار می‌آوردند تا خورشت مارها فراهم شود. هر روز یک جوان را فراری داده و مغز آن دیگری را با مغز گوسفند می‌آمیختند. بدین طریق هر ماه سی جوان را آزاد می‌ساختند و چندین نژ و میش بدیشان می‌دادند تا راه دشت‌ها را پیش گیرند. اما در طول سالیان دراز حکم‌فرمایی ضحاک بیشتر جوانان در راه تأمین خورشت مارهای او، کشته می‌شوند. به‌طوری‌که کاوه آهنگر تمام پسرانش را به‌جز یکی از دست می‌دهد. زمانی که مأموران برای بردن آخرین پسر کاوه اقدام می‌کنند طاقتش طاق می‌شود و بعد از شکایت در بارگاه ضحاک، پیشبند چرمین خود را درفش می‌کند تا مردم را برای قیام علیه ضحاک گرد هم آورد. کاوه با فراهم نمودن سپاهی تحت فرمان فریدون، باعث سرنگونی ضحاک و به تخت نشستن فریدون می‌شود.

==Azhi Dahaka==

Zahak is mentioned in ancient sources by the name of «Azhi Dahaka». In Shahnameh, he is the son of Merdas and the ruler of the Neizevaran plain. At a young age, deceived by Ahriman, he kills his father, Merdas, and ascends on his father's throne. Persecuted by Jamshid's oppressions, Iranians go to Zahak and elect him as a king. In the disguise of zahak's assistant, Ahriman kisses Zahak on his two shoulders and two snakes grow out of Zahak's shoulders. After this event, Ahriman prescribes that snakes should be supplied with two young human brains each day; otherwise, snakes will feed on his own.

Zahak reigned for a thousand years. The wisdom and the truth diaspeared, and superstitions and detriments were revealed. Zahak seized Shahrnaz and Arnavaz (Jamshid's daughters). At that time, two young men were taken each night and provided food for Zahak's snakes. In the meantime, two courtiers devised a plan to get to Zahak's kitchen without being noticed. Two young men were brought to the courtyard every day to feed the snakes. Every day, the two resourceful courtiers helped one young man to escape and put the brain of a sheep instead of his into the food. This way they would release thirty young people each month and gave them several goats and sheep to head to the plains. But over Zahak's long reign, many young men were killed to feed his snakes. As Kaveh Ahangar loses all his sons except one. When officers attempt to capture Kaveh's last son, he is overwhelmed and, after complaining in Zahak's court, he raises his leather apron to unite people to revolt against Zahak. Kaveh, by providing an army under Freydoon's command, overthrows Zahak and Freydoon ascends on the throne.



—عنوان: آژی دهاک از تابلوی سدهای ضحاک، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه ۱۰۰ در ۱۲۰ سانتی متر، ۱۳۹۷—

—Title: Azhi Dahaka from Zahak's triptych, mixed on wood, dimension: 100 X 120 cm, 2018—

== فریدون ==

فریدون، فرزند «آبتین» و از نوادگان جمشید است که از جور ضحاک به صورت مخفیانه پرورش می یابد. آبتین توسط مأموران ضحاک کشته می شود و همسرش «فرانک» به جنگلی می گریزد و نوزاد خود، فریدون را به پیر فرزانه ای می سپارد تا با شیر «گاو برمایه» او را پرورش دهد. فریدون که به سنین جوانی می رسد با همراهی گاو و دیگر سپاهیان به کاخ ضحاک حمله می کند و در نهایت با گرز گاو سر او را از پای در می آورد. ضحاک را در شکافی در البرز کوه به بند می کشند تا در روز موعود به دست گرشاسب سام از پای در آید.

در نهایت فریدون بر تخت می نشیند و با دختران جمشید (شهرناز و ارنواز) ازدواج می کند. سه پسر به نام های تور، سلم و ایرج به دنیا می آیند. سلم و تور از شهرناز و کوچک ترین پسر از ارنواز به دنیا می آیند. فریدون جهان را بین ایشان تقسیم می کند و ایران را به ایرج می دهد. ولی سلم و تور به ایرج رشک برده و او را می کشند. پس از این ماجرا و کین خواهی «منوچهر» فرزند ایرج، فریدون ایران را به او می بخشد. فریدون که بی مرگ آفریده شده بود در اثر تقسیم جهان از روی غرض و نه مساوات میان فرزندان، میرا می شود.

== Fereydoon ==

Fereydoon is the son of Abtin, a descendant of Jamshid, and is secretly raised without Zahak knowing it. Abtin is killed by Zahak's agents, and his wife, Frank, flees into the woods and leaves his infant, Fereydoon, to a young sage to feed him on milk of «Bor-mayeh cow». At a young age, Fereydoon attacks the Zahak's palace with Kaveh and other troops, eventually defeating Zahak with a mace made for fereydoon with a head like that of an ox. Zahak was imprisoned in a rift in the Alborz Mountains in order to be defeated on due day by Sam's Garshasb.

Eventually, Fereydoon ascends on the throne and marries Jamshid's daughters (Shahrnaz and Arnavaz). Three sons, Salm, Tur and Iraj are born. Salm and Tur are born from Shahrnaz and the youngest son from Arnavaz. Fereydoon allocates his kingdom to his three sons and gives Iran to Iraj, but this aroused Salm and Tur's envy and encouraged them to murder him. Following this event, Iraj's grandson (Manuchehr) attempted to revenge, so to quell his revenge, Fereydoon enthroned Manuchehr to Iran kingdom. Fereydoon, who was a born immortal, becomes mortal as a result of dividing the world out of prejudice rather than equality.



عنوان: فریدون از تابلوی سه‌پنجه ضحاک، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۱۰۰ در ۱۲۰ سانتی‌متر، ۱۳۹۷

Title: Fereydoon from Zahak's triptych, mixed on wood, dimension: 100 X 120 cm, 2018



—Title: Zahak, mixed on wood, triptych's dimension: 300 X 120 cm, 2018—



—عنوان: ضحاک، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه سمدلتی: ۳۰۰ در ۱۲۰ سانتی متر، ۱۳۹۷—

== آرش کمانگیر ==



≡Arash the archer≡



== آرش کمانگیر ==

روایت آرش در متون کهن بسیاری با چند و چون گوناگون بیان شده است. کلیت این روایت در تهم متون بر یک اساس طرح گشته ولی در جزئیات هر کدام ظرافتهایی گنجانده شده است که در دیگری متفاوت می‌نماید. در شاهنامه، بر خلاف تصور عهومی به‌غیر از چند مورد که به نام آرش اشاره شده از طرح روایت داستانی آن اثری نیست. شایان ذکر است که از آرش با نام‌ها و صفات مشابه و مختلفی در هر کدام از این متون یاد شده است.

در زمان پادشاهی منوچهر شاه پس از جنگی فرسایشی ایرانیان پیشنهاد خاتمه جنگ را به تورانیان می‌دهند. افراسیاب تورانی هم که تا داخل خاک ایران پیش روی کرده بود برای تحقیر ایرانیان طرح صلح را با شرطی می‌پذیرد. طبق طرح او باید یکی از سپاهیان ایران تیری را پرتاب کند تا مرز ایران و توران مشخص گردد. آرش در کسوت کمان‌داری از سپاه ایران این مهم را به‌عهده می‌گیرد. ایزد زمین (اسپندارمذ) تیر و کمانی به آرش می‌دهد و به او گوشزد می‌کند: این تیر دورپرتاب است و هر که آن را بیفکند در جای بمیرد. آرش با این آگاهی تن به مرگ می‌سپارد و تیر را از فراز البرز کوه به سوی سرزمین توران برای گسترش مرز ایران می‌افکند و درجا می‌میرد. به فرمان اسپندارمذ، ایزد باد تیر را از صبحگاهان تا شامگاه بر فراز دشت‌ها و کوه‌ها به پرواز درمی‌آورد و سرانجام در آن سوی رود جیحون، تیر بر درخت گردویی می‌نشیند. با این جان‌فشانی مرز بین ایران و توران بس عقب‌تر می‌رود و تا دل سرزمین توران گسترش می‌یابد.

== Arash the archer ==

Arash's narrative has been expressed in many ancient texts with many variations. The overall narrative is based on a similar plot, but the details of each narrative have some subtlety that differ from the other. In Shahnameh, contrary to popular notion, there is no narrative plot about Arash, except for a few cases. It is worth noting that Arash is mentioned in each of these texts with similar and different names and attributes.

During the reign of Manuchehr Shah, after an attrition warfare, the Iranians suggest Turanians to end the war. The Turanian general Afrasiab, who had advanced to the Iranian soil, also agreed to make peace to humiliate the Iranians. According to his plan, one of the Iranian troops should fire an arrow to mark the Iran-Turan border. Arash, an archer in the Iranian army, takes on this important role. The god of the earth (Isfandaramad) gives Arash a bow and warns him that it is a long shot arrow and anyone who shoots it dies immediately. Knowing it, Arash accepts the danger and fires the arrow above the Alborz Mountains to Turan territory in order to expand the Iranian border and dies on the spot. By the command of Isfandaramad, the god of the wind flies the arrow over the plains and mountains from morning to evening and eventually crosses the Jihon River and lands on the walnut tree. After such a dedication, border between Iran and Turan withdraws and extends to the heart of Turan.



عنوان: مرگ آرش از سده‌تنی آرش کمانگیر، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، ۷۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۹۶
Title: Deth of Arash from Arash the Archer,s triptych, mixed on wood, dimension: 70 X 100 cm, 2017



عنوان: آنسوی جیحون از سده‌لتی آرش کهمانگیر، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، ۷۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۹۶

Title: Beyond of Jihon from Arash the Archer, triptych, mixed on wood, dimension: 70 X 100 cm, 2017



عنوان: ایران از سده‌ای آرش کهانگیر، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه سده‌ای: ۱۰۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۹۶

Title: Iran from Arash the Archer, s triptych, mixed on wood, dimension: 100 X 100 cm, 2017



—Title: Arash the Archer, mixed on wood, triptych's dimension: 240 X 100 cm, 2017—



عنوان: آرش کهانگیر، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه سیمانی: ۲۴۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۹۶

== پرواز کیکاوس ==



≡ Keykavus fligh ≡



== پرواز کیکاوس ==

روایت پرواز کیکاوس شاید اولین رؤیای پرواز انسان (اسطوره‌ی پرواز) را در خود نهفته دارد. این داستان در متون کهن با اندک تفاوت‌هایی در یک قالب کلی مطرح شده است. او از سلسله‌ی کیانیان و پادشاهی جاه‌طلب و زیاده‌خواه است. کیکاوس همچون فریدون و جمشید بی‌مرگ آفریده شده بود و دیوان برای این که مرگ را بر او چیره گردانند، دیو خشم (ائیشما) را به یاری می‌گیرند و او را می‌فریبند. دیوان کیکاوس را فریب داده و به فرمانروایی هفت کشور مغرورش می‌کنند آنگاه هوس پرواز به آسمان و تسلط بر آن را در دل او زنده می‌کنند.

کیکاوس برای دست‌یافتن به آسمان‌ها و اصرار بر پرواز از مشورت نزدیکان و اندیشمندان درباری علی‌رغم توصیه‌ی ایشان به ناصحیح بودن این امر، بهره می‌برد. چهار جوجه عقاب را به گوشت بره عادت می‌دهد و می‌پرورد تا بزرگ شوند. تخت خود را بر پای چهار عقاب می‌بندد و در بالای سرشان گوشت بره اویزان می‌کند تا به هولی آن بپزند. کیکاوس با تخت شاهی به پرواز درمی‌آید تا جایی از آسمان بالا می‌رود که مرز روز و شب از هم جدا می‌شود. با خسته شدن عقاب‌ها در آسمان، فرّه ایزدی هم از سیمایش پر می‌کشد. پیک اهورامزدا (نریوسنگ) که ایزد فره‌وشی و مردانگی و زاد و ولد است از تجاوز کیکاوس به حریم آسمان‌ها آگاه می‌شود و قصد کشتن او را می‌کند. ناگاه فرّه «کیخسرو» که هنوز به دنیای مادی نیامده است، در می‌رسد و به او می‌گوید: او را مکش که از او سیاوش و از سیاوش من به‌وجود خواهیم آمد. پس بدین طریق نریوسنگ از مرگ کیکاوس چشم می‌پوشد ولی سقوطی بی‌مرگ را برایش سبب می‌گردد. کیکاوس از آن پس میرا می‌شود.

== Keykavus flight ==

The story of the Keykavus flight may embed the first dream of human flight (the myth of flight). This story is mentioned in ancient texts with a few differences in a general format. He is an ambitious and overbearing king in the Kianian dynasty and similar to Fereydoon and Jamshid, he was born an immortal. To make him mortal, demons ask the demon of rage (Aeishma) for help and deceive him. The devils seduce Keykavus to pride himself on the rule of seven nations, and then revive and control the heaven. Kaykavus consults with courtiers and scholars despite their disagreement about his desire to fly to heaven. He grows four eagle chicks by feeding them on lamb. He attaches his throne to these four eagles and Pieces of meat are attached to the throne to make the eagles fly. Keykavus flies through the royal throne until it ascends to the sky where the border between night and day disappears. As eagles get tired, he loses his divinity. Ahuramazda's courier (Neriosang), the goddess of glory, masculinity and fertility, becomes aware of Keykavus' invasion to heaven and intends to kill him. Suddenly, the majesty «Keykhosro», who has not yet been born, comes to him and says to him: «Don't kill him because Siavash will born from him and I will be born from Siavash.» In this way, Neriosang decides not to kill Keykavus, but makes him experience a crash. Keykavus becomes mortal following that event.



—عنوان: پرواز کیکاوس، تکنیکه ترکیب مواد روی چوب، اندازه دولتی: ۱۰۰ در ۲۰۰ سانتیمتر، ۱۳۹۶—
 —Title: Flight of Keykavus, mixed on wood, dyadic's dimension: 100 X 200 cm, 2018—

== هفت خوان رستم ==



هفت خوان یکی از پرشورترین روایات حماسی شاهنامه فردوسی است که برای درک درست آن باید به داستان‌های پیشین و پسین آن نیز توجه نمود. اما فارغ از این مقولات می‌توان در قالب یک داستان نیز آنرا مورد توجه قرار داد.

کیکاوس که سودای پادشاهی بر مازندران را در سر می‌پروراند به سوی آن دیار رهسپار می‌شود و در چنگ دیو سپید اسیر می‌شود. پس از آگاهی زال از ماجرای کیکاوس، رستم را برای آزادی او مأمور می‌کند و او را به سوی مازندران گسیل می‌دارد. رستم به همراه رخس قدم در این راه پر فراز و نشیب می‌گذارد.

≡The Seven Quests of Rostam≡ (Rostam's Haft-khan)



Rostam's Haft-khan is one of the most passionate epic narratives of Ferdowsi's Shahnameh, and in order to understand it, one must consider the former and latter stories. But apart from these issues, it can also be considered in the form of a story. Keykvus, who desires the kingdom of Mazandaran, heads for that land and is captured by the White Demon. Upon Zal's knowledge of Keykavus story, he orders Rostam to release him and sends him to Mazandaran. Rustam along with Rakhsh steps in this adventurous path.

== خوان اول ==

پس از طی مسافتی رستم لگام از رخش برمی‌دارد تا در دشت بچرد و خود برای استراحت در بیشه‌ای می‌خوابد، غافل از آن که آن محل بیشه‌ی شیر است. شیر چون به آشیانه برمی‌گردد رستم را خفته و رخش را در حال چرا می‌یابد. پس به‌سوی رخش می‌تازد اما رخش با دو دست بر سر شیر می‌کوبد و با دندان‌هایش پشت او را می‌گیرد تا کشته شود. رستم که از خواب بیدار می‌شود با شیر کشته‌شده مواجه می‌شود و رخش را مؤاخذه می‌کند که اگر کشته شده بودی من چگونه با این ادوات می‌بایست ادامگی مسیر را طی می‌کردم؟

==The First Quest==

After traveling a distance, Rustam removes the bridle from Rakhsh so that it can graze in the plain and he can sleep in the reeds, unaware that it is a lion's lair. When the lion returns to the nest, it finds Rostam sleeping and Rakhsh grazing. He then attacks Rakhsh, but Rakhsh knocks the lion on the head and holds it back with his teeth to kill it. Waking up, Rostam encounters a dead lion and reproaches Rakhsh saying how would I have proceeded with these devices if you had been killed?



==عنوان: خوان اول؛ بیشه شیر، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۶۰ در ۹۰ سانتی متر، ۱۳۹۵==
==Title: first quest; lion grove from the seven quests of rostam's septet, mixed on wood, dimension: 60 X 90 cm, 2016==

== خوان دوم ==

روز بعد رستم بعد از آماده شدن گام در دشتی بی آب و علف می گذارد و از فرط تشنگی و گرما دست به دعا برمی دارد و از یزدان پاک یاری می جوید. در همان زمان میشی در برابرش ظاهر می شود و رستم با تعقیب آن به چشمه ای آبی می رسد و سیراب می شود. بعد از شستشو و خوراک قصد خواب می کند و به رخس می سپارد که با کسی درگیر نشود و او را از خواب بیدار کند.

== The Second Quest ==

The next day, Rostam enters a desert. Oppressed with thirst and heat, he prays to God. At the same time, Rostam sees a sheep pass by, follows the animal, comes to a water spring and quench his thirst. After washing and feeding, he decides to sleep and asks Rakhsh not to grapple with anyone and not to wake him up.



—عنوان: خوان دوم؛ بیابان خشک، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۶۰ در ۶۰ سانتی متر، ۱۳۹۵—

—Title: second quest; thirsty desert from the seven quests of rostam's septet, mixed on wood, dimension: 60 X 60 cm, 2016—

== خوان سوم ==

در دشت ازدهایی مهیب ظاهر می شود و رستم را خفته و رخس را در حال چرا در آن محل می بیند. بدسوی رخس حملهور می شود. رخس ابتدا بدسوی رستم می رود تا او را بیدار کند اما ازدها در دم ناپدید می شود. رستم عصبانی می شود که چرا بی خود مرا بیدار کرده ای؟ و دوباره می خوابد. همین اتفاق دوباره تکرار می شود. این بار رستم رخس را تهدید می کند که اگر دوباره بیدارم کنی سرت را می برم و بقیه راه را پیاده طی می کنم. ازدها سومین بار که ظاهر می شود رخس جرأت بیدار کردن رستم را نمی یابد ولی به واسطه ی سر و صدایی رستم بیدار می شود و این بار پیش از پنهان شدن ازدها رستم آن را می بیند. تیغ برمی کشد و با ازدها درگیر می شود. رخس که زور و توان ازدها را می بیند به یاری رستم می شتابد و با دندان پوست تن آن را می کند. رستم که از این عمل رخس شگفت زده شده است با تیغ سر ازدها را جدا می کند و زمین از خون ازدها پر می شود. رستم پس از نیایش بزدان بدسوی آب می رود و تن و جانش را در آن می شوید.

== The Third Quest ==

In the plain, a monstrous dragon appears and sees Rostam sleeping and Rakhsh grazing there; the dragon Attacks Rakhsh. Rakhsh goes first to Rostam to wake him up, but the dragon disappears on the spot. Rostam gets mad at Rakhsh for waking him up, and he sleeps again. The same thing happens again, and this time Rostam threatens Rakhsh that if you wake me up again, I will take your head off and walk the rest of the way. The third time the dragon appears, Rakhsh doesn't find the courage to wake up Rostam but Rostam is awakened by the noise and this time he sees the dragon before it hides. He takes his dagger and fights with the dragon. Rakhsh rushes to help Rostam when he sees the strength and power of the dragon, and cuts the dragon's skin with the help of its tooth. Astonished by this act, Rostam decapitates the dragon with a razor blade and fills the earth with dragon blood. After praying to God, Rostam goes to the water and washes himself in it.



—عنوان: خوان سوم؛ نبرد با اژدها، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۱۲۰ در ۱۲۰ سانتی متر، ۱۳۹۵—

—Title: third quest; fighting with the Dragon, from the seven quests of rostam's septet, mixed on wood, dimension: 120 X 120 cm, 2016—

== خوان چهارم ==

پس از طی مسافتی رستم به جایی سرسبز و پر از گیاه و آب روان می‌رسد. چشمه‌ای می‌بیند و در کنارش جامی پر از شراب و نان و غذا می‌یابد. رستم تنبوری در کنار چشمه می‌یابد و مشغول به ساز و آواز می‌گردد. در همین حین زن جادوگر خود را در هیأت زنی زیبا در می‌آورد و به سوی رستم می‌رود. رستم با دیدن او شادمان می‌شود و نام یزدان را به‌عنوان شکرانه بر زبان می‌آورد. چهره‌ی زن جادو در این هنگام زشت می‌شود و رستم پی به ذات او می‌برد. با کمندش او را به بند می‌آورد و او را با خنجر به دو نیم می‌کند.

== The Fourth Quest ==

After traveling a distance, Rustam reaches a lush, green place. He finds a fountain, bread, food and a cup filled with wine. He also finds a tambourine beside the fountain and is engaged with playing and chanting. At the same time, a sorceress approaches him in the disguise of a beautiful woman. Rostam rejoices in seeing her and puts up a prayer of gratitude; the woman is converted into an ugly fiend at Rostam's prayer. Seeing this, Rostam ties her with his lasso and kills her with his dagger.



عنوان: خوان چهارم؛ زن جادو، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۶۰ در ۶۰ سانتی متر، ۱۳۹۵
Title: fourth quest; Sorceress from the seven quests of rostam's septet, mixed on wood, dimension: 60 X 60 cm, 2016

== خوان پنجم ==

در ادامہی مسیر، رستم پس از پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌هایی به دشتی سرسبز با آب‌های روان می‌رسد. بعد از شستشو مشغول استراحت می‌شود و رخس را برای چرا آزاد می‌گذارد. دشتبانی رستم را با چوبی بیدار می‌کند که چرا در ملک من وارد شده‌اید؟! رستم هم در پاسخ، گوش‌های او را از تن می‌کند. دشتبان به نزد دلیری به‌نام اولاد می‌رود و پیش او عرض شکایت می‌کند. اولاد به همراه جنگاوران و ملازمان پیش رستم می‌آید و او را بازخواست می‌کند. رستم پس از رجزخوانی به همراهان او می‌تازد و در نهایت اولاد را به گمندی می‌کشد. از او می‌خواهد تا محل دیو سپید و جای کیکاوس را به او نشان دهد تا در امان بماند و حتی او را حکمران آن‌جا کند. اولاد می‌پذیرد و رستم را تا کوه اسپروز و محل زندان کیکاوس راهنمایی می‌کند.

== The Fifth Quest ==

Rostam reaches a lush plain with running water after experiencing some vicissitudes. After washing himself, he rests and leaves Rakhsh free for grazing. A field-keeper awakens Rostam with a piece of wood and asks him why he is in that man's property?! In response, Rostam cuts his ears' off. The field-keeper goes to a brave man called Olad and complains to him. Olad comes to Rostam with the warriors and his companions and reprimands him. After declaiming the enemy, Rostam attacks Olad's companions and asks him to show the hiding place of White Demon and Kaykavus to save his life and even promises to make him the ruler. Olad accepts and guides o to Mount Esprouz where Keykavus is imprisoned.



—عنوان: خوان پنجم؛ دستگیری اولاد، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۶۰ در ۹۰ سانتی متر، ۱۳۹۵—

—Title: fifth quest; Nab of Olad from the seven quests of rostam's septet, mixed on wood, dimension: 60 X 90 cm, 2016—

== خوان ششم ==

در کوه اسپروز رستم با آمادگی رزمی کامل به سوی ارژنگ دیو می رود. با نعره ای او را بیرون می کشد و گوشش را گرفته و سر از تنش جدا می کند و به سمت بقیه دیوان می اندازد. دیوان دیگر با دیدن این صحنه ترسیده و پا به فرار می گذارند که رستم با شمشیری آخته آن ها را تار و مار می کند و می کشد. بعد از آن اولاد را از بندرها کرده و جای کیکاوس را به کمک او می یابد. رستم نزد کیکاوس می رود و از رمز و راز و محل دیو سپید و خاصیت جادویی خون جگر او که طلسم بینایی دوباره و آزادی ایشان است باخبر می شود.

== The Sixth Quest ==

On Mount Esprouz, Being physically fit, Rostam goes to Arjang Demon. Rostam pulls the demon out while yelling; grabbing the demon's ear, he cuts his head off and throws it to other demons. Seeing this scene, the other demons are terrified and run away, but Rostam slaughters them with a dagger. Afterwards, he saves Olad from imprisonment and finds Kaykavus with his help. Rostam goes to Kaykavus and learns about the mystery and whereabouts of Sepid Demon and the magical property of his liver blood, which is the spell to restore his sight and freedom.



عنوان: خوان ششم؛ کشتن ارزنگ دیو، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۶۰ در ۹۰ سانتی متر، ۱۳۹۵

Title: sixth quest; killing of Arjang Demon from the seven quests of rostan's septet, mixed on wood, dimension: 60 X 90 cm, 2016

== خوان هفتم ==

رستم به همراه اولاد هفت کوه را پشت سر می گذارد و به محل اسقرار دیو سپید و لشکر دیوان می رسد. به راهنمایی اولاد تا ظهرگاه و زمان خفتن دیوان صبر می کند. پس آن گاه که دیوان به خواب رفتند به میان آن ها می رود و با خنجرش سر همیشان را می زند و از آن جا به سوی دیو سپید می رود. او را خفته به سان کوهی در غاری تیره و دوزخ مانند می یابد. پس از بیدار کردن دیو که با سنگ آسیاب به رستم یورش می برد، یک دست و یک پای دیو را قطع می کند و با او گلاویز می شود.

پس از کشمکش و درگیری بسیار تهمتن به نیروی یزدان، چنگ می زند و دیو را از جای برمی کند و بر زمینش می کوبد. دیو سپید می میرد و رستم با خنجرش جگر آن را بیرون می آورد. دیوان دیگر از این رشادت پا به فرار می گذارند و رستم به همراه اولاد به نزد کیکاوس باز می گردند. رستم خون را در چشمان شاه و همراهانش می ریزد و همگی بینایی خود را باز می یابند. داستان هفت خوان رستم در قالبی نهادین و با بیانی تمثیلی و جذاب هشدار می دهد که تصمیم نادرست یک فرمانروای ناآگاه (کیکاوس)، چه مشکلات و تنگناهایی را رقم می زند و برای جبران می بایست چه زحمات و مشقاتی پشت سر گذارده شود!

== The Seventh Quest ==

Rostam, along with Olad, crosses Haftkooch and reaches the place where the Sepid Demon and the demon army were located. Taking the advice of Olad, Rostam waits till noon when demons sleep. When demons fall asleep, he cuts their heads off with his dagger and then goes to the Sepid Demon. He finds him asleep like a mountain in a dark, infernal cave. After awakening the demon, who strikes Rostam with a millstone, he cuts off a demon's arm and leg and grapples with it.

Tahamtan (Rostam) grabs the Demon out of his seat and knocks him down on the ground after a very sordid struggle. Sepid Demon dies, and Rostam pulls its liver out with his dagger. After seeing this valiancy, other demons escape, and Rostam and Olad return to Keykavus. Rostam sheds blood in the eyes of the king and his companions, and all regain their sights.

In a symbolic form and a fascinating and allegorical language, the story of Rostam's Haft-khan warns how an unjustified decision of an unaware ruler (Keykavus) can lead to difficulties and predicaments; in addition, one must overcome many difficulties to compensate the mistake.



«عنوان: خوان هفتم؛ کشتن دیو سپید، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه ۶۰ در ۹۰ سانتی متر، ۱۳۹۵»
«Title: Seventh quest; Sepid demon from the seven quests of rostam's septet, mixed on wood, dimension: 60 X 90 cm, 2016»



—Title: Seven quests of Rostam (haft-khan), mixed on wood, dimension of septet: 240 X 180 cm, 2016—



«عنوان: هفتخوان رستم، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه هفتلثی: ۲۴۰ در ۱۸۰ سانتی متر، ۱۳۹۵»

== روایت سیاوش ==



شخصیت سیاوش را می‌توان به‌عنوان یکی از نهادهای راستی و مردانگی در فرهنگ ایرانی مثال آورد که در راه آرمانش، به شهادت می‌رسد. سیاوش که فرزند کیکاوس است پس از تولد برای آموختن راه و رسم جنگ‌آوری و مردانگی به رستم سپرده می‌شود و در دیار زابلستان و تحت آموزه‌های او پرورش می‌یابد. دو برهه از زندگی سیاوش اهمیت به‌سزایی دارد، گذر از آتش و پناهندگی‌اش به توران و گشته‌شدنش که بدان‌ها اشاره خواهد شد.

≡Story of Siavash≡



Siavash's character can be exemplified as one of the symbols of righteousness and masculinity in Iranian culture; a character who is killed to reach his goal. Siavash, the son of Keykavus, is sent to Rustam to learn the military arts and masculinity, so he is raised in the Zabulistan countryside under his teachings. Two important moments in Siavash's life are his passing through the fire and his asylum to Turan and his deaths that will be mentioned.

== گذر از آتش ==

پس از بازگشت سیاوش از زابلستان به دربار کیکاوس، مراسم جشنی برای حضورش توسط پدر برگزار می‌گردد. زیبایی چهره و روح نیکوی او همگان را به حیرت درمی‌آورد. در این میان، نامادری او «سودابه» که دختر شاه هاماوران است دل در گرو او می‌بندد و شیفته‌اش می‌شود. چنان‌که در نهان، پیکی به‌سوی سیاوش می‌فرستد و او را به شهبستان خویش دعوت می‌کند اما سیاوش دعوت او را نمی‌پذیرد و همین باعث می‌گردد تا سودابه در تدارک دسیسه‌ای علیه سیاوش باشد. پس از چند بار تلاش ناکام از سوی سودابه و بی‌محلّی از جانب سیاوش، سودابه از ناچاری و برای حفظ حیثیت با ناله و شیون کیکاوس را به صحنه می‌کشاند و سیاوش را متهم به خیانت می‌سازد. با مشورت ندیم‌هایش جفت و جنینی را پیش پای کیکاوس می‌افکند که در اثر تجاوز سیاوش، فرزندت در شکم من جانش را از دست داده است.

هنگامی که کیکاوس به ناراستی سخنان سودابه پی می‌برد، می‌خواهد او را بکشد اما از شاه هاماوران اندیشه می‌کند که به کین‌خواهی برمی‌خواهد؛ پس به توصیه‌ی مویدان، آتشی برپا می‌کند تا به این روش، گناهکار را از بی‌گناه جدا کنند. کیکاوس بر رأی مویدان و انتخاب خود سیاوش، گذشتن از آتش را برای راستی‌آزمایی می‌پذیرد. اما سودابه تن به آزمون نمی‌دهد و سر می‌پیچد. پس سیاوش آزمون آتش را می‌پذیرد؛ روز بعد سیاوش با جامه‌ی سپید و کافورزده با اسب شبرنگ خویش که به‌زاد نام داشت، وارد میدان می‌شود و کیکاوس را آشفته می‌یابد. سیاوش پس از دل‌داری دادن پدر، اسب به میانه‌ی آتش می‌زند و تندرست از آن سوی بیرون می‌آید. پس چون بی‌گناهی سیاوش بر شاه مسلم می‌شود، شاه قصد قتل سودابه را می‌کند اما سیاوش میانجی‌گری کرده مانع کیکاوس می‌گردد و کیکاوس نیز از گناه سودابه چشم می‌پوشد.

≡ Passing through the Fire ≡

After Siavash's return from Zabulistan to the Keykavus' court, a festive celebration is held by his father. The beauty of his face and soul amazes everyone. Meanwhile, his stepmother «Sudabeh», the daughter of King Hamavaran, falls in love with him and is infatuated. So she sends him a messenger secretly and invites him to her bedchamber, but Siavash refuses her invitation, which makes Sudabeh conspiring against Siavash. After several failed attempts by Sodabeh and a cold shoulder from Siavash, Sodabeh is forced to stage dignity by sobbing and accusing Siavash of treason. With her dame consultation, she throws an embryo at the feet of Keykavus, and claims that she has aborted her son as a result of the Siavash rape.

When Keykavus realizes Sodabeh's words are wrong, he wants to kill her, but he thinks that the King Hamavaran will seek revenge. After consulting with priests, he sets fire in order to separate the guilty from the innocent. Keykavus accepts the passage of fire for verification based on the advice of the priests and Siavash's own choice. But Sodabeh does not accept the challenge and disobeys. Siavash accepts the fire passage; the next day Siavash enters the field in a white camphor clothes with his dark horse named Behzad and finds Keykavus disturbed. After comforting his father, Siavash's horse rides through the fire and comes out uninjured. As Siavash's innocence is proven, the king attempts to murder Sudabeh, but Siavash intervenes to prevent Keykavus, and Keykavus also oversees Sudabeh's sin.

== کشته شدن سیاوش ==

بعد از مدتی سپاه توران به مرزهای ایران حمله می‌کند. سیاوش برای این‌که از گزند سودابه در امان باشد، اجازه می‌خواهد که به جنگ افراسیاب برود و پس از در خواست سیاوش برای سپهسالاری لشکر شاه، کیکاوس می‌پذیرد و او را همراه دیگر بزرگان مانند رستم راهی نبرد با افراسیاب می‌نماید. سیاوش به همراه رستم در جنگ پیروزی‌های بزرگی به دست می‌آورد. افراسیاب برای خواب بدی که دیده است از جنگ با سیاوش انصراف می‌دهد و برادرش «گرسبوز» را به جای خود می‌فرستد تا با سیاوش از در آشتی درآید و برای آشتی، صد گروگان نیز به وی بدهد. سیاوش پیشنهادهای صلحی که از سوی سپاه افراسیاب داده شده را به رستم می‌سپارد تا نزد کیکاوس رفته و از وی تعیین تکلیف کند. اما رستم از تصمیم‌های کیکاوس خشمگین شده و به‌قهر به زابلستان برمی‌گردد و کیکاوس نیز به جای رستم، «طوس» را به سوی سیاوش می‌فرستد. سیاوش در بازگشت پاستخ، بسیار سرخورده می‌شود زیرا در می‌یابد که باید گروگان‌ها کشته شوند و جنگ ادامه یابد. پس گروگان‌ها را به افراسیاب پس می‌دهد و خود نیز از سپاه جدا می‌شود. سیاوش در توران مورد استقبال و میهمان‌نوازی قرار می‌گیرد و به پیشنهاد سران توران، دو بار ازدواج می‌کند. بار نخست با دختر «پیران و سبه» (وزیر و مشاور افراسیاب) به نام «جریره» ازدواج می‌کند سپس به پیشنهاد پیران با یکی از دختران افراسیاب به نام «فرنگیس» ازدواج می‌نماید. مدتی پس از ازدواج سیاوش با فرنگیس، افراسیاب حکومت بخشی از سرزمین توران تا ساحل دریای چین را به سیاوش می‌سپارد. درایت و نیکو روشی سیاوش، حسادت نزدیکان افراسیاب به‌ویژه گرسبوز را برمی‌انگیزد. به‌گونه‌ای که گرسبوز در حالتی به بدگویی از سیاوش نزد افراسیاب می‌پردازد. گرسبوز با طرح دسیسه‌هایی نزد افراسیاب می‌گوید که سیاوش در سیاهش گرد خودش را شاه خوانده و هدایایی از چین و روم در آنجا دیده می‌شود. بدین گونه به صورت غیرمستقیم به افراسیاب می‌گوید که او قصد شوریدن علیه تاج و تخت را دارد. در ادامه با کارشکنی و دروغ‌پردازی‌های متعدد میان سیاوش و افراسیاب، به مقصود خود نائل می‌آید. افراسیاب با سپاهی به سوی سیاوش گرد می‌رود و با وجود این‌که سیاوش با سپاهیان به استقبال او می‌آید ولی شاه دستور می‌دهد تمام سبده همراهش را بکشند. فرنگیس که به پاکدامنی و حقانیت سیاوش واقف است پادریانی می‌کند ولی به دستور پدر چنان تنبیه می‌شود که بینایی‌اش را از دست می‌دهد. سیاوش که بر سر پیمان صلحش با تورانیان بود دست به سلاح نمی‌برد و در مقابل افراسیاب سرش بریده می‌شود و خون گرمش بر تشتی زرین ریخته می‌شود. از آن دوران به بعد سوگ سیاوشان در اقصی نقاط ایران طی مراسمی آیینی برگزار می‌گردد. این مراسم در طول زمان به اشکال گوناگون رخ نموده است.

≡ The murder of Siavash ≡

After a while, the Turan Corps invade Iran's borders. Siavash asks for permission to go to the battle of Afrasiab to avoid Sudabeh's harm; Keykavus accepts Siavash's request to be appointed as the corps commander, and deploys him with other heroes such as Rostam to fight Afrasiab. Siavash, along with Rostam, makes great victories in the war. Afrasiab abandons the war with Siavash for the bad dream he has seen and sends his brother «Grasious» to reconcile with Siavash and sends him one hundred hostages. Siavash also informs Rostam about peace proposals from Afrasiab so that he can go to Keykavus for his decision and call. But Rostam is furious with Keykavus decisions and returns to Zabulistan, and Keykavus sends Tus to Siavash instead of Rostam. Learning Keykavus decision, Siavash feel frustrated because Keykavus commanded him to kill the hostages and continue the war, but Siavash returns the hostages to Afrasiab and leaves the Corps.

Siavash is welcomed and treated warmly in Turan and marries twice at the suggestion of Turan officials. He first marries the daughter of Piran Wisse (minister and adviser to Afrasiab) Jiraira, and then marries one of Afrasiab's daughters, Farangis, at Piran's suggestion. Shortly after Siavash's marriage to Farangis, Afrasiab entrusted Siavash with a part of Turan territory to the coast of the Chinese Sea. Siavash's tact and kindness aroused the envy of Afrasiab's close relatives, especially Grasious, in a way that Grasious started defaming Siavash at Afrasiab at any time.

Grasious conspiringly tells Afrasiab that Siavash calls himself a king in Siavashgard, and there are gifts from China and Rome. He thus indirectly tells Afrasiab that he intends to rebel against the throne. He manages to accomplish this by discrediting and lying to Siavash and Afrasiab.

Afrasiab deploys an army to Siavashgard. In spite of being welcomed by Siavash and his corps, the king orders to kill three hundred people who accompany Siavash. Being aware of Siavash's righteousness and truthfulness, Farangis intervenes but loses her eyesight as her father's punishment. Loyal to his peace agreement with Turanian, siavash doesn't uses his weapon and Afrasiab cuts his head off and his blood is shed in a golden basin.



عنوان: کشته شدن سیاوش، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۹۰ در ۱۰۰ سانتیمتر، ۱۳۹۶
Title: The murder of Siavash, mixed on wood, dimension: 90 X 100 cm, 2017



«عنوان: گذر سیاوش از آتش، تکنیکه: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۹۰ در ۱۰۰ سانتی متر، ۱۳۹۶»
«Title: Passing through the Fire, mixed on wood, dimension: 90 X 100 cm, 2017»

== بیژن و منیژه ==



≡ Bijan and Manijeh ≡



== بیژن و منیژه ==

داستان بیژن و منیژه از معدود داستان‌های عاشقانه در شاهنامه است که با طبعی دلکش و مقدمه‌ای دل‌انگیز روایت می‌شود. کیخسرو فرزند سیاوش است که پس از کیکاوس بر تخت شاهی می‌نشیند و حکمرانی دادگستر است. در دوران پادشاهی کیخسرو کیانی گروهی از مردم سرزمین ارمان نزد شاه ایران آمده و تظلم نمودند که سرزمین‌شان در مرز توران مورد تاخت و تاز و هجوم گرازان قرار گرفته است. کیخسرو دو پهلوان ایرانی را برای این موضوع در نظر می‌گیرد که یکی گرگین و دیگری بیژن است که با وجود جوانی و مخالفت‌های پدرش گیو به این مأموریت اعزام می‌شود. گرگین که به خیانت و فرصت‌طلبی در شاهنامه شناخته شده بیژن را به تنهایی به رویارویی گرازان می‌فرستد. با وجود آن بیژن بر گرازان چیره می‌شود.

هنگام بازگشت، گرگین برای این که امتناعش از نبرد با گرازان نزد شاه فاش نشود بیژن را به نزدیکی اردوی تفریحی دختران تورانی می‌برد. در این اردو منیژه (دختر افراسیاب) همراه ندیمه‌هایش در دامان طبیعت حضور دارند. بیژن محو زیبایی منیژه می‌شود و از پشت درختی منیژه را تماشا می‌کند. منیژه از طریق ندیمه‌اش متوجه حضور بیژن می‌شود و حاجبی را نزد او می‌فرستد به این گمان که او سیاوش است که دوباره زنده شده است. بیژن خود را پهلوانی ایرانی معرفی می‌کند و به سفارش منیژه وارد چادر او می‌شود. پس از سه روز که در چادر او بود منیژه تصمیم می‌گیرد او را مخفیانه به کاخ پدرش، افراسیاب برود. بیژن قبول نمی‌کند و سعی می‌کند خود را نجات دهد و به ایران زمین بازگردد. منیژه با کمک همراهانش بیژن را با دارو خواب کرده و لای البسه، پیچیده و به درون کاخ می‌برد.

پس از چند روز حضور مخفیانه در کاخ، ماجرا فاش می‌شود. مأمور افراسیاب به نام گرسیوز وارد اتاق منیژه می‌شود و بیژن را از زیر تخت بیرون می‌کشد. بیژن سعی می‌کند با چاقویی که در چکمه‌اش داشت به گرسیوز حمله کند اما فریب چرب‌زبانی او را می‌خورد و تسلیم می‌گردد. افراسیاب قصد کشتن او را دارد اما با وساطت وزیر دانشمندش، پیران به این دلیل که از خون‌خواهی ایرانیان جلوگیری کند او را نمی‌کشد. با این حال بیژن را در چاهی عمیق انداخته و سنگ بزرگی که اکنون دیو آن را جابه‌جا کرده بود بر سر چاه می‌گذارند. به حدی که آب و هوا و غذای اندک از آن جا رد شود. منیژه نیز با تحقیر از کاخ اخراج شده و آواره می‌گردد. او شب‌ها را بر سر چاه مویه کرده و روزها به دنبال غذا برای بیژن می‌گردد.

گرگین که به هدف خود رسیده بود به ایران بازگشته و داستانی می‌سازد که بیژن کشته شده است. با وجود مقبولیت اولیه سخنان گرگین، در نهایت دروغش فاش می‌شود و از رستم برای نجات بیژن کمک خواسته می‌شود. رستم و گروهش لباس تاجران و بازرگانان بر تن می‌کنند تا کسی متوجه نیت‌شان نشود. پس از آن به عنوان تاجر در توران غرق می‌زنند. منیژه که سرگردان با سرویای برهنه به دنبال غذا برای بیژن بود به گروه رستم می‌رسد. از زبان‌شان می‌فهمد که ایرانی هستند و برایشان داستان را شرح می‌دهد و از گیو و رستم و کیخسرو می‌پرسد. رستم که مظنون شده است واقعیت را فاش نمی‌کند. اما به منیژه که ناامید در حال برگشتن است یک مرغ بریان می‌دهد و به او می‌گوید آن را برای محبوبش ببرد. رستم انگشتش معروف خود را درون شکم مرغ می‌گذارد تا اگر واقعیت داشته باشد بیژن از این طریق آگاه گردد. بیژن انگشتی را می‌یابد و منیژه را آگاه می‌کند. منیژه به نزد رستم می‌آید و او را خبردار می‌سازد. شباهنگام با راهنمایی منیژه، رستم به سر چاه می‌آید و سنگ بزرگ را کنار می‌زند و بیژن را نجات می‌دهد. رستم منیژه را همراه چند تن از محل دور می‌کند و با پهلوانان دیگر از جمله بیژن به کاخ افراسیاب می‌تازد و کاخ او را به آتش می‌کشد. سپس با غنایم بسوی ایران بازمی‌گردد.

≡ Bijan and Manijeh ≡

The story of Bijan and Manijeh is one of the few love stories in Shahnameh, narrated in a fascinating and entertaining way. Keikhosro is the son of Siavash, who ascends on the king's throne after Keykavus and is a fair ruler. During the reign of Keikhosro Kiani, a group of people from the land of Armania came to the Shah of Iran and claimed that their land had been invaded by wild boars in Turan border. Keikhosro chooses two Iranian heroes, Gorgin and Bijan; the latter is dispatched to the mission despite his youth and his father's (Giv) opposition. Known for being a villain and opportunist in Shahnameh, Gorgin sends Bijan alone to confront the wild boars; however, Bijan defeats the wild boars.

On his return, Gorgin takes Bijan near the Turanian Girls Recreation Camp so that his refusal to fight the wild boars wouldn't be revealed to the king. In the camp, Manijeh (Afrasiab's daughter) and her dames are in the nature. Bijan is infatuated with the beauty of Manijeh and watches her hiding behind a tree. Manijeh realizes Bijan's presence through her dames and sends a chamberlain to him, assuming he is Siavash who has been resurrected. Bijan introduces himself as an Iranian hero and enters Manijeh's tent when asked. After three days in the tent, Manijeh decides to furtively take him to Afrasiab's (her father) palace. Bijan refuses and tries to save himself and return to Iran. Manijeh, with the help of her companions, makes Bijan sleep using drugs and wraps him up in a mantle and takes him to the palace.

The story is revealed after staying secretly for several days in the palace. Afrasiab's agent, Grasious, enters Manijeh's room and pulls Bijan out of bed. Bijan tries to attack Grasious with a knife in his boots, but is deceived by his glib talk and surrenders. Afrasiab intends to kill him, but with the intervention of his scientist minister, Piran, he does not kill him to avoid Iranian retaliation. However, Bijan is thrown into a deep well and a large rock that was moved by the Demon is placed on the well in a way that just air and scarce food would let in. Manijeh is also humiliated and expelled from the palace. She spends nights moaning at the well and spends days looking for food for Bijan.

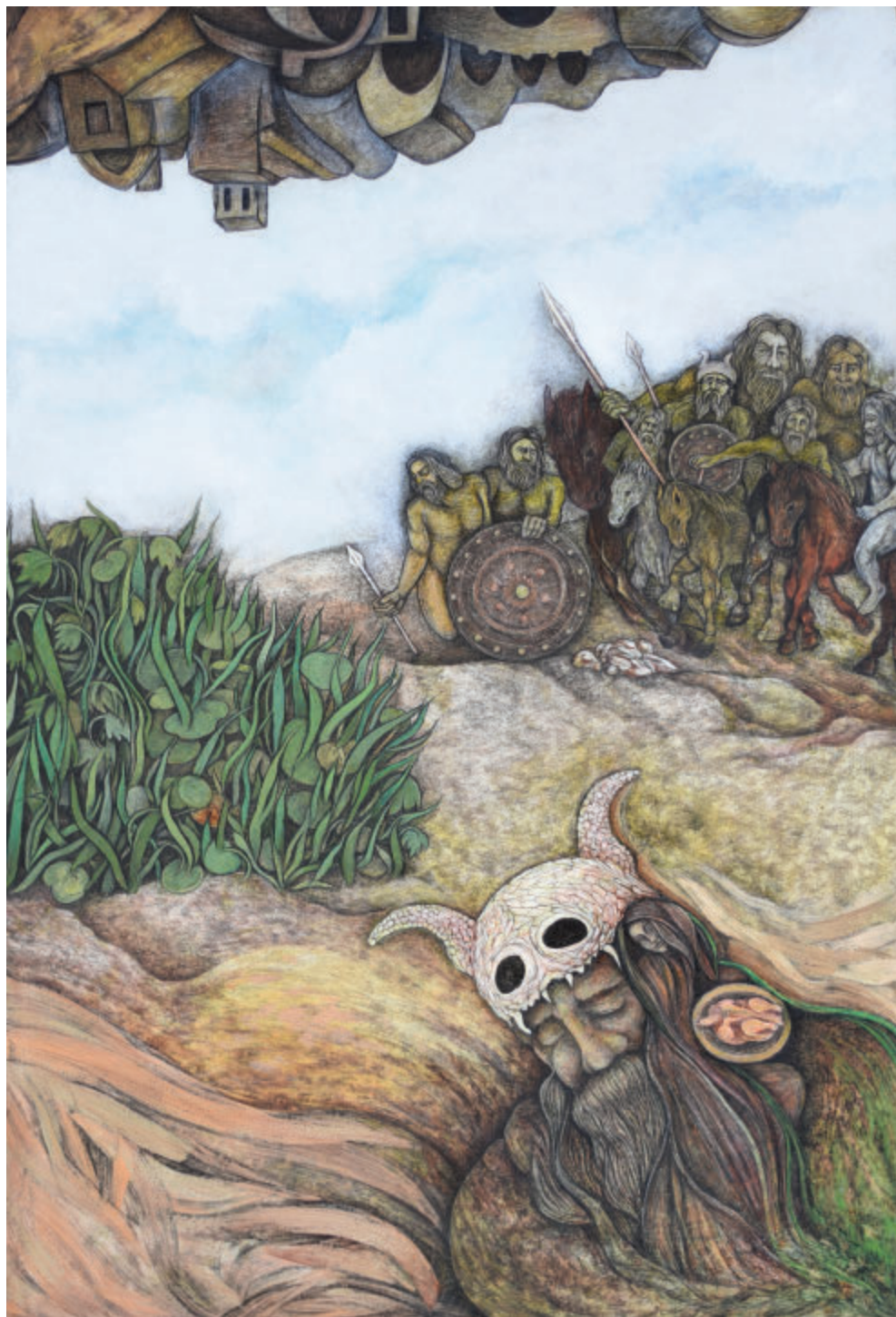
Gorgin, who has achieved his goal, returns to Iran and tells the story of Bijan being killed. Despite the initial credibility of his words, the truth is disclosed. Rostam is called to save Bijan. Rostam and his companions are dressed as merchants and businessmen so that no one will realize their intentions. After that, they run trade booths in Turan as a merchant. Wandering like beggars and looking for food for Bijan, Manijeh encounters the Rostam's companions. She realizes they are Iranians from their language and tell the story, and asks for Giv, Rostam and Kaykhosro. Rostam, who is suspicious, does not disclose the reality. But he gives Manijeh, while desperately returning, a chicken and tells her to take it for her beloved. Rostam puts his famous ring in the chicken belly so that Bijan can be informed in this way. Bijan finds a ring and informs Manijeh. Manijeh comes to Rostam and makes him aware. At night, with the guidance of Manijeh, Rostam comes to the well and pulls out the big stone and saves Bijan. Rostam takes Manijeh away with several others and attacks Afrasiab's palace with other heroes, including Bijan, and sets the palace on fire. Then he returns to Iran with trophies.



عنوان: چاه بیژن، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازہ: ۶۰ در ۹۰ سانتی متر، ۱۳۹۶
 Title: Bijan's well from Bijan and manijeh triptych, mixed on wood, dimension: 60 X 90 cm, 2017



—عنوان: کشتن گرازان، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۶۰ در ۹۰ سانتی متر، ۱۳۹۶—
—Title: Boar hunting from Bijan and manijeh triptych, mixed on wood, dimension: 60 X 90 cm, 2017—



— عنوان: یاری رستم، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه: ۶۰ در ۹۰ سانتی متر، ۱۳۹۶ —
— Title: Support of Rostam from Bijan and manijeh triptych, mixed on wood, dimension: 60 X 90 cm, 2017 —



—عنوان: بیژن و منیژه، تکنیک: ترکیب مواد روی چوب، اندازه سه‌پتی: ۱۸۰ در ۹۰ سانتی‌متر، ۱۳۹۶—
 —Title: Bijan and Manijeh, mixed on wood, triptych's dimension: 180 X 90 cm, 2017—

منابع

برای نوشتن مطالب این بخش به صورت آزاد از منابع زیر اقتباس شده است.



آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷). تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت

الهی قمشه‌ای، حسین. (۱۳۸۶). شاهنامه فردوسی، ترجمه‌ی ناهید فرشاد مهر، تهران: نشر محمد

لوشیدری، جهانگیر. (۱۳۸۲). دانشنامه‌ی مزدیسنا: واژه‌نامه‌ی توضیحی آیین زرتشت، تهران: نشر مرکز

لوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. (۱۳۷۱). گزارش و پژوهش: جلیل دوست‌خواه، تهران: نشر مروارید

بهار، مهرداد. (۱۳۸۷). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگاه، چاپ هفتم

رستگار فسایی، منصور. (۹). بخش‌هایی از کتاب در دست تألیف «شاهنامه را باهم بخوانیم و بشناسیم»

دیورسیاقی، سید محمد. (۱۳۸۰). برگردان روایت‌گونه شاهنامه فردوسی به نثر، تهران: انتشارات قطره

شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی. (۱۳۸۵). بر اساس نسخه‌ی ۹ جلدی چاپ مسکو، تهران: انتشارات روزنه

فرنخ دادگی؛ بندهش. (۱۳۹۵). برگردان مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، چاپ پنجم

هینلز، جان. (۱۳۸۶). شناخت اساطیر ایران، ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، چاپ دوازدهم

sources

To write this article, the information is freely adapted
from the following resources.



- Amoozegar, Zhale. (1387). Iran Mythological History, Tehran: Samt
- Elahi Ghomshei, Hossein. (1386). Ferdowsi's Shahnameh, trans. Nahid Farshadmehr, Tehran: Mohammad Publication
- oushidari, Jahangir. (1383). Mazdisna Encyclopedia: Descriptive Zoroastrian Glossary, Tehran: Markaz Publication
- Avesta: The most Ancient Persian Songs and Texts. (1371). Reports and Research: Jalil Doostkhah, Tehran: Morvarid Publication
- Bahar, Mehrdad. (1387). A Research In Iran Mythology, Tehran: Agah, Seventh Edition
- Rastgar Fasaee, Mansour. (?). Parts from A Book Being Compiled" Read and Learn Shahnameh Together"
- Dabir Siaghi, Seyyed Mohammad. (1380). Narrative Version of Ferdowsi's Shahnameh In Prose, Tehran: Ghatreh Publication
- Abul-Qasem Ferdowsi's Shahnameh. (1385). Based on the -9Volume Moscow Edition, Tehran: Rozaneh Publication
- Farnabagh Dadgi, Bandhesh. (1395). Mehrdad Bahar's Version, Tehran: Tous Publication, Fifth Edition
- Hilnz, John. (1386). Learning Iran Mythology, Zhale Amoozegar and Ahmad Tafazoli, Tehran: Cheshmeh Publication, Twelfth Edition

same has been imposed on them. He is a master of depleting landscapes of time and place, and thus depleting them of their implicit meanings. His universes are familiar but simultaneously distant or weird, depicting the spaces and creatures that are the distorted and scrambled forms of the ones that surround us.

Fam employs mythology as his individual translation of the world, an approach which questions his dependence on the ideal nature of the mythology and raises the question of why he chooses a well-known and iconic story. Besides his expertise in painting, Fam is familiar with calligraphy: a field that relies on Apollonian art and depends on a consistent system and schematism; the kind of art that he pursues, as he claims. Therefore, adhering to the principles of narrative in painting, his structures in drawing and painting are solid and unmistakable, referring to well-known mythical symbols, such as the seven quests of Rostam or the story of Zahak, etc.

Although Fam takes refuge in this return, one can see the sky-high spears, brimming with screams; A voice that softens its tone to reach a wider audience by echoing through the filtration of mythology and familiar social codes.

Javid Ramezani | Fall 2019

An Introduction to Hamid Fam's "Written"

Hamid Fam's artworks can be identified with strong design and creatures combining the parallel universes of the artist's mind. Fam is an introvert painter in visual form but an extrovert one in content, he derives the content extensively from the outside world and depicts them in a unique way. Despite his apparent focus on the imagination and creation of personal universes in different forms and beings, he is mainly engaged with the real world: events, incidents, shortcomings and deterioration dominating the current reality. As he states he cannot confide in the objective world and inclines to dive deeper into its symbolic dimensions to reach the essence of being using the imagination boat.

In this book, he has created a collection with direct references to mythology, a collection that depicts the Shahnameh's myths and other texts. The myths he has chosen are mostly in the form of ancient and eternal battle between good and evil, the same conflict in today's human conscience. However, we should not confine the Fam's artworks in the field of mythology and ignore their social value as he uses mythology as a means of expressing his social concerns. In addition, he calls this collection "Written", which signifies what he writes rather than what is read by the readers.

Although Fam, in the "Written" collection, directly brings the written stories, with a little attention one can realize that what appears on the form is nourished from a deeper source in meaning. Fam is replete with his attempts to organize the different pieces of society which have imposed a heavy burden on his mind: Scrambled faces, protagonists and antagonists who are gray and wandering between good and evil, as if the

Group Exhibition

"Symmetry" in Seyhoun art Gallery, on November 2019

Invited section of the Alborz Modernist Painters Festival at the Academy of Art, on October 2019

"Demon" in Sayeh art Gallery, on August 2019

"Passport" in Jaleh art Gallery, on February 2019

Fereshteh art Gallery annually, on March 2018

Sooreh University professors in Ayah art Gallery, on January 2018

"Emtadade Khotot" in Fereshteh art Gallery, on April 2016

"Nedaye Aghaz" at Tehran's Mojdeh art Gallery, May 2015

"Haft Negah" at Niavaran Cultural Center, Autumn 2013 and 2014

"Shahnameh negari" by Arabali Sharva in Laleh art Gallery, June 2014 and on May 2016

Multiple group exhibitions in Mazandaran province from 2011 until 2015

Annual Iranian Painters Association at the Iranian Artists' House, Winter 2008, 2010 and 2013

A group called "Nafasi Tazeh" for the opening of Nouran Ghaemshahr art Gallery, Winter 2013

Aria art Gallery Small Works, from 2011 until 2015

The Second Iranian Contemporary Design Festival May, in 2009

Selected by the new generation of painters at Niavaran Cultural Center, in 2008

The Third Experimental Visual Arts Festival (Youth Art), in 2006 and 2007

The 4th International Biennial of Contemporary Painting in the Islamic World, in 2006



Hamid Fam, Born in 1978, Bonab

MA in painting from Art faculty of Shahed University, Tehran in 2009
BA in painting from Art Faculty of Sistan and Baluchestan University in 2006
Member of the Iranian Painters' Association since 2006
Holder of Excellent Calligraphy Degree from Iranian Calligraphers Association 2002

Educational Experiences and Workshops

Lecturer of Sooreh University From 2015 Until now
Faculty member and Head of Department of Visual Arts in Maziar University from 2009 until 2015
Design Workshop entitled Human and Earth at Shafaq University in 2013
Art Criticism Workshop for Research week at Maziar University in 2012
Design Workshop entitled Contemporary Human at Shafaq University in 2012
A Lecturer on myth and visual arts at art house of Amol in 2013

Publishing Activities

The Book of «Mythical Creatures» Adapted from Borges by EA Publishing in 2017

Exhibition activities

Solo Exhibition of Painting titled «Written» in the Deilaman art Gallery, on December 2019
Solo Design Exhibition entitled «Empty Imagination» at the Fereshteh art Gallery, October 2018
Solo Exhibition Overview of Hamid Fam's Works at Nouran Ghaemshahr art Gallery, on May 2014
Solo Painting Exhibition at Aria art Gallery as «Parallel Myths», May 2014
Solo Painting Exhibition at Aria Gallery as «Aberrance in the square», June 2012
Character Design from Jorge Luis Borges's «The Book of Imaginary Beings» and presented at the Aria art Gallery, 2012
Solo Painting Exhibition at Aria art Gallery entitled «Ardirafnameh», on Autumn 2006
Solo Design Exhibition at Art Gallery of Sistan & Baluchestan University, on April 2006
Solo Painting Exhibition in Art Gallery of Sistan & Baluchestan Art School, on February 2006





مکتوب
نقاشی های حمید نام

